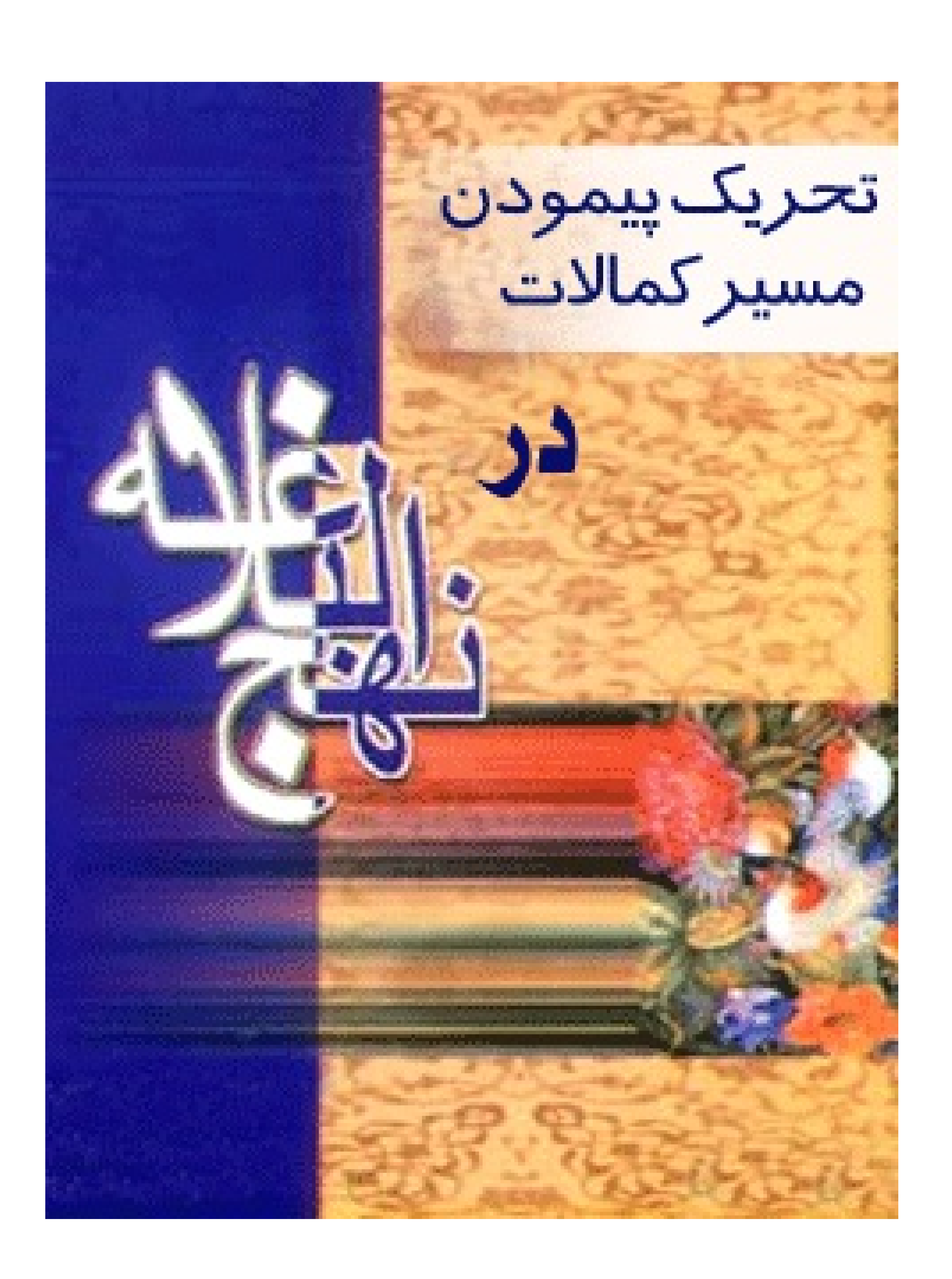

تحریک پیمودن
مسیر کمالات
در
نهج البلاغه


بسم الله الرحمن الرحیم

تحریک به پیمودن مسیر کمالات در نهج البلاغه

نویسنده:

محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تحریک به پیمودن مسیر کمالات در نهج البلاغه

مشخصات کتاب

نویسنده:محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر : محمد تقی جعفری تبریزی

زبان اصلی:فارسی

مقدمه

امیرالمومنین علی علیه السلام در سخنان مبارکش چه آن سخنانی که در نهج البلاغه جمع آوری شده و چه در منابع دیگر، با طرق گوناگونی مردم را با واقعیات آشنا ساخته و تحریک به پیمودن مسیر کمالات فرموده است. و چون در این خطبه ی مبارکه انواعی از طرق ارشاد مشاهده می شود لذا این بحث را در اینجا آوردیم. پیش از بیان آن طرق و شرح لازم درباره ی آنها یک مسئله بسیار اساسی را متذکر می شویم و آن مسئله این است که شخصیت انسانی الهی امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حدی از رشد و کمال است که همه ی گفتار و کردار و سکوت او دلیل واقعیات یا امواجی از واقعیات است. این قاعده ی کلی است که وقتی که انسان در جاذبه ی کمال قرار گرفت، خود جلوه ای از کمال می گردد، چنانکه با به فعلیت رسیدن عقل، جلوه ای از عقل می باشد. به همین جهت است که کوشش ما در این بحث برای اثبات عظمت سخنان آن بزرگ بزرگان به وسیله ی پیروی از طرق متداول در افکار بشری نیست، یعنی نمی خواهیم اثبات کنیم که چون سخنان امیرالمومنین علیه السلام از شرائط شکل اول قیاس مثلا برخوردار است، پس صحیح و با عظمت است، زیرا همانگونه که اشاره کردیم علی بن ابی طالب جلوه ای از کمال است که حجت و دلیل بودن را در ذات همان جلوه دارا می باشد. بلکه چنانکه طرق سه گانه ی ارائه واقعیات و تحریک به تخلق به اخلاق الله به وسیله ی پیامبر

(صفحه ۲)

عظیم الشان و یگانه معلم امیرالمومنین علیه السلام مطابق دستور قرآن مجید این است:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه

الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن».

دعوت کن مردم را به راه پروردگارت به وسیله حکمت و موعظه ی نیکو و مجادله با بهترین راه.

که به ملاحظه ی توانائی درک و شعور و تعقل مردم بستگی دارد، همچنان طرقی را که امیرالمومنین علیه السلام در سخنان مبارکش برای ارشاد و توجیه مردم به واقعیات اتخاذ فرموده است این ولی الله اعظم با چهار طریق (به اضافه ی حرکات و سکنات خود آن بزرگوار) مردم را ارشاد فرموده است: ۱- بیان اصول بنیادین ۲- توصیف واقعیات ۳- استدلال ۴- ارشاد.

پیش از ورود به مباحث مربوطه، مطالبی را درباره ی ارتباط شخصی امیرالمومنین علی علیه السلام با واقعیات بیان می کنیم.

صفحه ۲.

ارتباط شخصی امیرالمومنین(ع) با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی

اشاره

مطالبی که بازگوکننده ی ارتباط شخصی امیرالمومنین علیه السلام با واقعیات و رفتار شخصی وی در زندگی است، به گروه هایی تقسیم می گردد:

مطالبی که رابطه او با خدا را بیان می کند

مطالبی که رابطه علی را با جهان هستی بیان می کند

مطالبی که رابطه امیرالمومنین را با انسان ها بیان می کند

مطالبی که رابطه او با خدا را بیان می کند

بدان جهت که به اتفاق همه ی صاحب نظران علوم اسلامی، امیرالمومنین علیه السلام تجسم یافته ای از قرآن بوده و شناخت او درباره ی قرآن و ایمان او به تمام محتویات آن در حد اعلا بوده است.

و نیز این تجسم در سخنان آن بزرگوار به خوبی روشن می شود، لذا به طور قطع او نزدیکی خدا را به خود مطابق آیه ی «و نحن اقرب الیه من حبل الورید»(۱) (و ما از رگ گردن به او نزدیکترین) «و هو معکم اینما کنتم»(۲) (و او با شما است هر کجا که باشید) اعتقاد داشته و با یقین شهودی آن را دریافته است. در مواردی متعدد از نهج البلاغه هم ارتباط مستقیم خود را با خدا توضیح داده است. از آن جمله:

۱- در آن هنگامی که ذعلب یمانی از او می پرسد که «هل رایت ربک» (آیا پروردگارت را دیده ای؟) چنین پاسخ می دهد:

افا عبد مالا اری؟! فقال و کیف تراه؟ فقال: لا تدرکه العیون بمشاهده العیان و لکن

تدرکه القلوب بحقایق الایمان(۳).

آیا عبادت کنم چیزی را که نمی بینم! ذعلب پرسید: چگونه خدا را می بینی؟ فرمود: خدا را چشمها با مشاهده ی عینی نمی بیند، ولی دلها با حقایق ایمان آن را درمی یابد.

۲- اللهم انک آنس الانسین لاولیائک واحضرهم بالکفایه للمتوکلین علیک تشاهدهم فی سرائرهم و تطلع علیهم فی ضمائرهم و تعلم مبلغ بصائرهم فاسرارهم لک مکشوفه و قلوبهم الیک ملهوفه. ان اوحشتهم

الغربه آنسهم ذکرک و ان صبت علیهم المصائب لجاوا الی الاستجاره بک علما بان ازمه الامور بیدک و مصادرها عن قضائک(۴).

خداوندا، توئی مانوس ترین مانوس ها با اولیائت و توئی حاضرترین آنان برای کفایت به امور توکل کنندگان بر تو. توئی که نهانی های درون آنان را می بینی و به حال آنان در درونشان آگاهی. اندازه ی بینائیهای آنان را می دانی. اسرار پوشیده ی آنان برای تو آشکار و دلهایشان شیفته و بیقرار توست. اگر تنهائی در این دنیا به وحشتشان بیندازد، به یاد تو انس می گیرند و اگر مصائب روزگار بر سر آنان فرو ریزد، پناه به سوی تو می برند، زیرا آنان می دانند که زمام همه ی امور به دست توست و مبانی آنها به قضای توست.

*****

(۱) ق آیه ۱۶.

(۲) الحدید آیه ۴.

(۳) خطبه ۱۷۹.

(۴) خطبه ۲۲۷.

مطالبی که رابطه علی(ع) را با جهان هستی بیان می کند

مطالب مربوط به این ارتباط چنین است که امیرالمومنین همه ی اجزاء و روابط موجود در جهان هستی را آیات الهی تلقی می کند و مطابق دستورات اکید قرآن، به شناخت جهان توصیه می نماید، در بعضی از نیایشهای نهج البلاغه اشاره به حقایق و پدیده های عالم طبیعت می نماید مانند:

اللهم رب السقف المرفوع و الجو المکفوف...(۱).

پروردگارا ای خدای آسمان برافراشته و فضای محدود و جمع آوری شده...

مسلم است که انسان حقایقی را که در حال نیایش با استناد به خدا متذکر می شود، عظمت آنها گوشزد می نماید چرا که بدون درک هویت و خواص آنها، قابل درک نمی باشد و از نظر تکلیف انسانی و امکان گردیدن های تکاملی، این دنیا را بهترین محل برای آدمی معرفی می نماید. در سخنانی که در پاسخ سرزنش کننده ی دنیا فرموده است، این جملات وجود دارد:

ان الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن عرف

عنها و دار غنی لمن تزود منها

(صفحه ۴)

و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله(۲).

دنیا جایگاه صدق و حقیقت است برای کسی که آن را به جای آورده است و جایگاه وصول به آرمانها است، کسی که آن را بشناسد و جایگاه بی نیازی است برای کسی که زاد و توشه از آن برداشته است و جایگاه پندگیری است برای کسی که اندرز از آن بگیرد، این دنیا مسجد دوستان خداوندی است و نمازگاه فرشتگان الهی و جایگاه فرود آمدن وحی خداوندی و تجارتخانه اولیاء الله.

ملاحظه می شود که امیرالمومنین علیه السلام رابطه ی یک انسان کامل را با این دنیا رابطه ی وسیله ی کمال با کسی که درصدد وصول به رشد و کمال است معرفی می نماید. و در حقیقت دنیا که عبارتست از سطوح جهان طبیعت در حال ارتباط با انسانی که دارای نیروها و ابعاد بسیار سازنده و عامل تکامل، واقعیتی است که ارزش و عظمت آن وابسته به برداشتی است که انسان از زندگی خود در این دنیا دارد.

مولوی می گوید:

نو درون چاه رفتستی ز کاخ

چه گذر دارد جهانهای فراخ مررسن را نیست جرمی ای عنود

چون ترا سودی سربالا نبود

امیرالمومنین جمله ای دیگر در نهج البلاغه ج ۲ شماره ۱۳۳ دارد که هیچ یک از فلاسفه و حکماء جمله ای به این محتوی با عظمت درباره ی رابطه ی انسان با دنیا نگفته اند.

این جمله مختصرا چنین است:

الناس فیها رجلان: رجل باع نفسه فیها فاوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقبها(۳).

مردم در این دنیا بر دو صنفند: صنف یکم کسانی هستند که خود را در این دنیا فروختند و آن را هلاک

ساختند. صنف دوم کسانی هستند که خود را مالک شدند و آن را آزاد ساختند.

تفسیر این جمله مختصر یک مجلد کتاب مستقل نیاز دارد که به خوبی توضیح داده شود. می گوید: اگر حیات آدمی انسان محوری بوده باشد، یعنی انسان یک جزء ناآگاه از طبیعت نباشد که هستی و نیستی او در بازیگاه طبیعت بی اصل و بی هدف باشد، باید شخصیت انسانی خود را از جبر نابود کننده بگیرد و آن را در مسیر رشد و

(صفحه ۵)

کمال آزاد بسازد که با تکاپوی انقطاع ناپذیر راه هدف اعلای زندگی خود را طی کند.

و در آن جملات که از پستی ها و ناهنجاریهای دنیا به میان آمده است، در حقیقت، مقصود پستی ها و ناهنجاریهای ارتباط مردم با دنیا است که آن را جایگاه وصول به هدف مطلق زندگی تلقی می کنند و آن را مورد پرستش قرار می دهند و خود را در زر و زیور و مزایای نسبی دنیا چنان غوطه ور می سازند که گوئی این دنیا مقدمه ی یک حیات جاودانی نیست.

صفحه ۴، ۵.

*****

(۱) خطبه ۱۷۱.

(۲) خطبه ی ۱۳۱.

(۳) ج ۲/ شماره ی ۱۳۳.

مطالبی که رابطه امیرالمومنین(ع) را با انسان ها بیان می کند

رابطه ی امیرالمومنین با انسانها، با درنظر گرفتن هویت و مختصات انسانها قابل درک و توضیح است.

امیرالمومنین این موجود را یک جاندار دارای ابعاد و استعدادهای متنوع می بیند که اگر به وسیله تعلیم و تربیت و ارشاد، آن ابعاد و استعدادها را در راه هدفهای انسانی- الهی به فعلیت نرساند، پست ترین و ضعیف ترین موجودات است و اگر آن نیروها را در تقویت خود طبیعی به کار بیندازد درنده ترین و مضرترین جانوران است. اینست هویت انسانی با مختصاتی که دارد و اما از دیدگاه الهی، انسان موجودی است که در هدف

اعلای آفرینش منظور خداوندی بوده و مادامی که او خود را با اختیار خود از مجرای حیات که چشمه سار جاری به اقیانوس ابدیت است، بیرون نیاورده از همه جهات باید مورد محبت و نوازش و احترام قرار بگیرد. در یکی از جملات چنین فرموده است:

انا اریدکم لله و انتم تریدونی لانفسکم.

من شما را برای خدا می خواهم، شما مرا برای خودتان می خواهید.

یعنی من شما را از دیدگاهی خیلی بالاتر از آنچه که تصور می کنید، می نگرم، من شما را جلوه گاه مشیت الهی می دانم، محبت به شما را محبت به خدا تلقی می کنم، ظلم به شما را ظلم به خدا می بینم، شما مرا وسیله ای برای خودکامگی ها و هوی پرستی های خود تلقی می کنید.

می دانیم که سخنان نهج البلاغه جلوه هائی از ابعاد گوناگون یک انسان پوینده در مسیر کمال برین است. طبیعی است که این سخنان توهمات بی پایه و

(صفحه ۶)

جزئیات زودگذر و ذوق پردازیهای شاعرانه و افسانه گوئیهای تخدیر کننده نیست. محتویات این سخنان به همان اندازه واقعیت دارد که انسان در طبیعت وابسته به آفریننده ی طبیعت به آسانی می تواند راه هدف اعلای زندگی خود را در پیش گیرد.

صفحه ۶.

فرق میان تعریف و استدلال منطقی و توصیف و استدلال و ارشاد حکمی

منطق رسمی راهی را که برای وصول به شناخت حقایق استدلال به اثبات و نفی قضایا تعیین می نماید راهی است محدود به ابعادی معین از واحدها و قضایا که اگر چه سیر در آن راه بر فرض امکان، در شناخت و استدلال لازم است، ولی کافی نیست.

توضیح اینکه منطق رسمی چهار نوع راه را برای شناخت مطرح می کند:

۱- حدتام ۲- حد ناقص ۳- رسم تام ۴- رسم ناقص.

عالی ترین نوع شناخت آن است که یک حقیقت با جنس قریب و فصل تعریف شود. مانند تعریف انسان

با حیوان ناطق به عقیده گذشتگان. مقصود از ناطق نفس ناطقه است که جامع تعقل و نطق است.

از طرف دیگر اغلب جهان بینی های گذشته اعتراف می کنند که فصل حقیقی اشیاء، قابل درک و شناخت نیست و آنچه که در تعریفات به کار می برند فصل رسمی و صوری (فصل منطقی) است. به این معنی آنچه را که به کار می برند مربوط به ذات حقیقت و مختص آن است و اما ذات آن فصل چیست؟ و چیست آن ذات حقیقی شیی که فصل مختص آن است، پاسخ کاملا روشن کننده ای ندارد. به اضافه اینکه مختصات ذاتی اشیاء ممکن است بیش از یکی باشد، چنانکه در انسان دیده می شود که بیش از صدها مختص ذاتی دارد. مانند رقابت، عشق، قراردادها، اکتشاف، اختراع، کمال جوئی و غیره و اختصاص دادن یکی از آنها برای انسان به عنوان فصل به هیچ دلیل متکی نیست. به همین جهت است که بعضی از متفکران بزرگ که در فلسفه ی منطق بررسیها کرده اند، می گویند: حد تام حقیقی عبارت است از تعریف یک

شیئی با همه ی امور ذاتی آن حقیقت.

درجه پایین تر از حد تام تعریف با حد ناقص است که عبارت است از توضیح یک شی ء با فصل قریب فقط، مانند انسان ناطق است و یا توضیح شی ء با جنس بعید و فصل قریب مانند انسان جسمی است نامی و ناطق، رسم تام عبارت است از تعریف شی ء با جنس قریب و عرض خاص مانند انسان حیوانی است که می توان بخندد، رسم ناقص عبارت است از تعریف شیئی با عرض خاص مانند انسان می تواند بخندد: یا تعری شیئی با جنس بعید و عرض خاص مانند انسان جسمی

است نامی که می تواند بخندد. دلیل محدودیت این انواع چهارگانه برای شناخت به اضافه اعترافی که خود فلاسفه به مجهول بودن ذات اشیاء نموده و گفته اند: (ما فصل حقیقی اشیاء را نمی دانیم و آنچه را که در تعریف به کار می بریم، فصل منطقی است).

این مسئله است که جنس و فصل و عرض خاص اشیاء اگر به وسیله ی علوم هم مشخص شوند، شامل تعریف به وسیله معلول و نتیجه که یکی از راههای شناخت است نمی گردد. درست است که شناخت به وسیله معلول یا نتیجه، مانند شناخت ماهیت شی ء کامل نیست، اما در آن موارد که ماهیت یک شی ء مبهم باشد و یا تنوعی در ابعاد ماهیت وجود داشته باشد که فقط در معلول یا نتیجه بروز می کنند، این گونه توصیف و تعریف که ما آن را حکمی می نامیم ضرورت پیدا می کند، همچنین گاهی شناخت اشیاء به وسیله ی تنبیه و توجیه به کیفیت جریان آنها در مجرای قوانین امکان پذیر می گردد. این جریان نه در ماهیت نوعی اشیاء است و نه از جمله اعراض خاصه ی آن است، مانند انسان موجودی است که می تواند با به کار انداختن عقل، وجدان و اراده به رشد و کمال معقول برسد. اراده رشد و کمال با اینکه شاید به شماره ی اشخاص متنوع باشد، واقعیتی است که انسان می تواند به دست بیاورد، نه اینکه به عنوان جنس و فصل تشکیل دهنده ی ماهیت او است و نه مانند عرض خاص، بالقوه یا بالفعل در آن ماهیت وجود دارد. اراده رشد و کمال، از اجزاء موجودی انسان چه بالقوه و چه بالفعل سرچشمه نمی گیرد، زیرا این اراده در صورت به کار افتادن می تواند به همه ی

اجزاء موجودی انسان حاکمیت داشته باشد، همچنین توصیفهای ارزشی که بیان کننده ی عظمتها و ارزشهای یک شی ء است، در تعریف منطقی نادیده گرفته می شود، در

(صفحه ۸)

صورتی که برای تنظیم و یا به وجود آوردن ان عظمتها و ارزشها در انسان، مجبوریم از واحدهای ارزشی استفاده کنیم، وقتی که می گوئیم: انسان حیوانی است که باید عادل باشد، در حقیقت عدالت را به عنوان وصف ارزشی در نظر گرفته می گوئیم: انسان حیوانی است که می تواند عادل باشد، طبع عدالت نه جنس انسان است که حیوان نامیده می شود و نه فصل انسان که جزئی ممیز از ذات انسان است و نه عرض خاصه ی او است که مستند به یکی از ابعاد وی می باشد، آزادی اراده که برای عدالت ورزیدن ضرورت دارد، در ماهیت طبیعی انسان وجود ندارد و باید آن را تحصیل کند، به همین جهت است که اکثریت تاسف انگیزی از انسانها از آزادی اراده ی به معنای اختیار (خیرجوئی و اقدام به خیر) محروم بوده و با احساس مجرد اراده ی آزاد یا با حداقل آن زندگی می نمایند، نه با اختیار به معنائی که گفتیم.

استدلالهای منطقی و انواعی دیگر از استدلالها

اشاره

در کتب منطقی که به وسیله ی منطق دانان قدیم و جدید نوشته شده است درباره ی ماهیت و انواع و شرائط استدلالهای منطقی مطالبی فراوان مطرح شده است.

ما در اینجا برای مبحثی که در پیش داریم، فقط توضیحی در انواع استدلالها بیان خواهیم کرد:

استدلال ریاضی استدلال ریاضی عینی

استدلال استقرائی

استدلال قیاسی استدلال تمثیلی استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته استدلال شهودی یا شهود واقعیتها

استدلال ریاضی

ریاضیات جزئی از منطق یا به اصطلاح بعضی از صاحب نظران منطق پدر ریاضیات است. استدلالهائی که در ریاضیات به کار برده می شود، هم سنخ استدلالهای منطقی است، با این تفاوت که در قضایای منطقی خود واقعیات عینی و ذهنی مواد خام استدلال محسوب می شود، ولی در ریاضیات عدد و علامت است که موضوع فعالیتهای تجریدی ذهن و استدلال ریاضی قرار می گیرد. و به هر حال، هدف اصلی در استدلال چه در تفکرات منطقی و چه در اندیشه های ریاضی اثبات قضیه ای است که مطرح شده است، یا رسیدن به نتیجه ای است که مقدمات بالضروره آن را نشان می دهند. گفته شده است: استنتاجات ریاضی از یک نظر قابل تحلیله به قیاسات ارسطوئی است که با نوعی تقدیر و توسعه در مفاهیم و روابط قضایا

(صفحه ۹)

انجام می گیرد. با این حال امروزه محدودیت قیاسات ارسطوئی، مخصوصا با نظر به محدودیت روابط و پدیده ی تغییر و حرکت و لزم دخالت دادن ان در استنتاجات مورد پذیرش قرار گرفته است.

صفحه ۹.

استدلال ریاضی عینی

آنچه که ما در توضیح مبحث کنونی به آن نیاز داریم، استدلال ریاضی عینی است، نه استدلال ریاضی محض که عبارت است از فعالیت تجریدی ذهن در مقوله ی کمیات و روابط موجود در میان آنهاست. منظور از استدلال ریاضی- عینی عبارت است از توجه به مجموعه ی نظم دقیق موجودات عالم هستی در حال تجدد تعیین هائی که هر لحظه در نتیجه ی حرکت و تحول مستمر بر موجودات عارض می گردد، شرح مختصری برای این نوع استدلال (استدلال ریاضی- عینی) که در جدول انواع استدلالها بی سابقه است، در مبحث مبانی استدلال در نهج البلاغه خواهد آمد.

استدلال استقرائی

استدلال استقرائی (مشاهده ای و تجربی) عبارت است از بررسی و آزمایش مشاهدات درباره واقعیات برای به دست آوردن نتیجه ی کلی که به صورت قانون عرضه می شود. این نوع استدلال در دوران اخیر ضروری ترین و منحصر ترین راه برای اثبات واقعیاتی تلقی شد است، تا آنجا که آن را در برابر استدلال قیاسی قرار داده و برتری را به استقراء داده اند و گفته شده است: استدلال قیاسی دارای اهمیت اثباتی نست. و این نظریه یک گمان بی اساس است که ناشی از نشناختن هویت تجربه و مشاهده و قیاس است. اگر اینان درست دقت کنند، خواهند دید که استقراء پیگردی و تتبع و تجربه ی ماهیات و مختصات اشیاء نیز به قضایای کلیه ای می رسد که در استدلالهای قیاسی به عنوان مقدمات به کار می رود. حتی اگر کمی دقیق تر شویم، خواهیم دید در هنگام استقراء و تجربه نیز از روش قیاسی بهره برداریها می نمائیم.

استدلال قیاسی

عبارت است از تنظیم مقدمات با شرایط معین برای به دست آوردن نتیجه مطلوب که خود به اقسام مختلفی تقسیم می شود.

استدلال تمثیلی

عبارت است از استخراج جامع مشترك از یک واقعیت برای تعمیم حکم درباره همه واقعیتهای مشابه- استدلال حکمی- به اضافه اینکه همه انواع استدلالهای منطقی را می پذیرد، دو نوع استدلال را برای اثبات واقعیات ارائه می دهد:

(صفحه ۱۰)

صفحه ۱۰.

استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته

باید این اصل بسیار با اهمیت را در نظر بگیریم که ارزش دریافت شخصی مربوط به کیفیت شخصیت در مسیر تکامل است، لذا هر اندازه شخصیت یک انسان با عظمت تر و از خرد و هوش و کیاست و فهم و وجدان و تهذیب بیشتر برخوردار باشد قطعی است که دریافتهای او درباره واقعیات اصیل تر و روشن تر خواهد بود. این اصالت و روشنائی گاهی در حدی از عظمت و اقناع کننده است که دلائل رسمی منطقی و ریاضی از عهده ی آن برنمی آید. وقتی که علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

و انی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم و لکنی لا اری اصلاحکم بافساد نفسی.

و من یقینا آنچه را که شما را راضی می کند و انحرافتان را از من منتفی می سازد (که شما آن را مصلحت خودتان نمی نامید) می دانم ولکن با آن گونه اصلاح که فقط خوشایند شما است نه مصلحت واقعی برای شما خودم را فاسد نمی کنم.

(خطبه- ۶۹ ص ۹۸)

در این جملات با این کلمه (لا اری) (نمی بینم) روبرو هستیم. این کلمه بیان کننده دریافت شخصیت بزرگ علی علیه السلام است که اگر او را مخیر می کردند مابین سلطه و فرماندهی بر همه اهل دنیا از یک طرف و وارد کردن اختلال به شخصیت الهی خویشتن، قطعی است که از سلطه و فرماندهی بر همه دنیا چشم می پوشید و شخصیت الهی

خود را خدشه دار نمی ساخت.

چنین دریافتی مستند به اساسی ترین قانون شخصیت آدمیان است که می گوید: روح یا شخصیت آدمی به قدری با عظمت است که قرار دادن آن در معرض تباهی با تملک بر همه دنیا خسارتی است جبران ناپذیر. این دریافت شخصی که ممکن است دلائل منطقی رسمی از اثبات آن ناتوان باشد، مانند همان عشق حقیقی است که جز دریافت، نمودی از خود نشان نمی دهد، ولی خود به لقای همه ی واقعیات معنا داده و دلیل اثبات آن است:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی حافظ

(صفحه ۱۱)

عشق امر کل، مارقعه ای او قلزم و ما قطره ای

او صد دلیل آورده و ما کرده استدلالها

مولوی

اصلا چرا نباید با کمال صراحت بگوئیم: تمامی تحرکات و تحولات سازنده فرد و اجتماع بشری ناشی از دریافتهای عظمای تاریخ بشریت است که جلوه هایی از الهامات خداوندی در درون آن عظما بوده است.

توصیفی

توضیح دیگری درباره منابع این دریافتهای سازنده اینکه انسان همه آن نیروها و استعدادهای مغزی و روانی که دارد، چنان نیست که همه ی آنها را در اختیار دانشمندان و محققان رسمی بگذارد و چنانکه بعضی از انسان شناسان گفته اند: هر انسان برای خود قاره ای است که احتیاج به بررسی و اکتشاف مستقل دارد، وجود مشترکاتی که مقداری از آنها با اختیار و مقداری دیگر با جبر طبیعی و محیطی و اجتماعی بروز نموده و در دیدگاه انسان شناسان قرار می گیرد، نباید ما را درباره ی انسان شناسی بفریبد و مانند سارتر بگوئیم: که انسان تاریخ دارد و نهاد ندارد!! این سطحی نگران با این جمله می خواهند نهادهای بسیار متنوع انسانی را بپوشانند و با اینگونه تلقینات علم نما او را

به دست طبیعت و سازندگان قالبهای دلخواه برای انسانها و تاریخ انتزاع شده از این امور، آن قدر کوچک کنند که بتوانند ادعای انسان شناسی خود را به کرسی بنشانند. خلاصه- واقعیات و فعالیتهای بسیار متنوعی در درون انسانها وجود دارد که هیچ راهی برای استدلال به حقیقت بودن آنها جز توصیف خود دارندگان آنها نداریم.

امیرالمومنین علیه السلام وضع روحی خود را با این جمله بیان می کند که «ما شککت فی حق مذاریته» (من هرگز درباره حق از آن هنگام که حق به من نشان داده شده است، شک نکردم) حالا- در برابر این ادعا، منطق رسمی چکار می تواند انجام بدهند، آیا ر وش قیاسی را پیش بگیرد یا روش ریاضی را؟ آیا به استقراء و تجربه بپردازد، یا به تمثیل متمسک شود؟ آنچه که مطرح است یک ادعای بسیار بسیار با

(صفحه ۱۲)

اهمیت است، که اگر با تکیه به محرومیت اکثر انسانها از این دریافت والا آن را انکار کنیم، دلیل سطحی نگری ما است که واقعیت را قربانی نادانی خود می نمائیم. مگر آنان که برای نخستین بار کشف حقیقتی را ادعا می کنند، می توانند ادعای خود را با استدلالهای منطق رسمی به ثبوت برسانند؟ اگر کسی در این مورد اعتراض کند و بگوید که درست است که جریان کشف تازه حقیقت برای مکشوف امری است شخصی، ولی پس از آنکه آن حقیقت بروز کرد، می توان آن را در مجرای توصیفها و استدلالهای منطق رسمی قرار داد. در پاسخ این اعتراضات می توان گفت: وقتی که مدعای امیرالمومنین علیه السلام (از آن هنگام که حق به من نشان داده شده است، هرگز درباره حق شک نکرده ام) را با کردار و

گفتار و وضع روانی وی که به وسیله ی اعمال و گفتارش بروز می کند، تطبیق می کنیم و می بینیم: همه این امور با مدعای او سازگار است، آیا در این صورت نمی توانیم مدعای مزبور را مستند به دلیل منطقی بدانیم؟ اگر اشخاصی پیدا شوند که بگویند: این گونه اثبات مدعا هم مشمول روش استدلال منطقی است که وجود علت را با وجود معلول اثبات می کند- بسیار خوب، ما هم عشق سوزانی برای ایجاد دگرگونی در منطق نداریم، منظور ما اینست که استدلال با توصیف جریان ذاتی گوینده ی صادق که گفتار و کردار و اندیشه هایی شهادت به واقعیات مدعایش می دهند، استدلالی است کاملا صحیح و با هر اصطلاحی که این استدلال مطرح شود، مانعی وجود ندارد. اگر ما این نوع ثبوت واقعیتها را که عشاق احساساتی منطق خشک درک نمی کنند کنار بگذاریم، هیچ راه دیگری برای پذیرش حقایق والای انسانی که در عظمای تاریخ به طور فراوان سراغ داریم وجود ندارد، آن حقایق والا که در برابر تاریخ طبیعی انسانها می تواند تاریخ انسانی برای انسانها اثبات کند. آنچه که به نظر می رسد اینست که هیچ کس نمی تواند برای اثبات مدعی مزبور به وسیله ی استدلالی که توضیح دادیم منکر شود، بلکه مقصود منکرین اینست که ارزشها و بایستگی ها را با اصرار شدید از مجرای استدلالهای منطقی خارج سازند. ما این غائله را که دانشها و ارزشها دو قلمرو جداگانه هستند یا نه؟ در مباحث شناخت به طور جدی و مشروح مورد بررسی قرار خواهیم داد.

(صفحه ۱۳)

استدلال شهودی یا شهود واقعیتها

این شهود ممکن است به وسیله ی عقل سلیم یا فطرت پاک یا نیروی دیگری از نیروهای مغزی و روانی صورت بگیرد. به عنوان

مثال شناخت پدیده ی حیات با تعریفات و توصیفات منطقی، مسئله ای است و شناخت شهودی حیات مسئله دیگری است. ممکن است شخصی از نظر شناخت منطقی پدیده ی حیات در حد اعلائی از معلومات باشد، ولی حقیقت آن را شهود نکند، چنانکه ممکن است شخصی درباره ی شناخت عسل معلومات لازم و کافی داشته باشد، ولی طعم آن را نچشیده باشد، یعنی شهود ذائقه ای درباره ی عسل نداشته باشد. آن نوع از شناخت حیات که موجب می شود امیرالمومنین علیه السلام می گوید:

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نمله اسبلها جلب شعیره ما فعلت.

سوگند به خدا، اگر همه ی روی زمین و آنچه که زیر افلاك زمین است، در برابر معصیت خداوند با کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای، به من داده شود، من قبول نخواهم کرد.

شناخت شهودی است که حقیقت حیات را از دیدگاهی بسیار والاتر نشان می دهد. چنانکه شناخت انسان از دیدگاه منطق دانشهای رسمی چیزی است و شناخت وی از آن دیدگاه که:

من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الانسان جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا.

چیز دیگری است- کسی که یک انسان را بدون عنوان قصاص یا فساد در روی زمین بکشد، مانند اینست که همه ی انسانها را کشته است و کسی که یک انسان را احیاء کند، مانند اینست که همه ی انسانها را احیاء نموده است.

البته این یک بیان تنزل یافته ای از آن حقیقت است که برای کمال یافتگان قابل شهود است.

انواع ارشاد

ارشادهائی که در نهج البلاغه آمده است انواع گوناگون دارد:

۱- ارجاع به سرگذشت بشری.

۲- نشان دادن نتایج عمل به قوانین انسانی.

(صفحه ۱۴)

۳- تحریک به

سوی هدف اعلای زندگی

۴- ارائه ی واقعیات.

ضرورت ارشاد در سخنان امیرالمومنین علیه السلام چنان مطرح است که ضرورت اداره سیاسی و حقوقی و اقتصادی جامعه است. یکی از تباه کننده ترین بدعتهایی که در جوامع بشری دوران معاصر دیده می شود، تفکیک میان ضرورتهای مزبور و ارشاد به انسان شدن انسانها است که به اصطلاح اخلاق و مذهب به وسیله ی قدرت پرستان ناتوان از متن زندگی آدمیان رانده شده و وظیفه ی وقت گذرانی را در ساعت فراغت مانند روزهای مقدس مذهبی به آن دو واگذار نموده اند!! و از این راه بزرگترین خدمت را برای محروم ساختن انسانها از زندگی هدف دار انجام داده و با پوچ نمایاندن حیات آدمیان توانسته اند آنان را قربانی خودمحوری های چند روزه ی خود بسازند!!

بیان واقعیات با اصول و قوانین بنیادین

با نظری دقیق به سخنان امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، مطالبی که مطرح می شود، یا خود به شکل اصول و قوانین بنیادین است که درباره ی جهان و انسان و ارتباط آن دو با یکدیگر در رابطه ی انسانها با همدیگر و رابطه ی خدا با جهان و انسان مطرح شده است و یا مسائلی مطرح می شود که مستند به اصول و قوانین بنیادین است. این استناد گاهی صریح و پیوسته به مسئله ای است که مطرح شده است و گاهی بیان مسئله ی به طوری است که با شفافیت و صیقلی بودن خود آن اصول و قوانین را نشان می دهد. ما نمونه هائی از آنها را که صریحا در سخنان امیرالمومنین آمده است می آوریم:

۱- جریان قانونی انحراف از حق و خودکامگی: دانه های فسق و فجور در درون کاشتند، با فریبکاری آبیاریش کردند، پشیمانی و نکبت و وای وای گفتن را درو کردند. (زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور)(۱).

۲-

قانون حرکت در مسائل اجتماعی: توفیق یافت کسی که با بال و پر حرکت کرد، یا دست از حرکت برداشت و خود و دیگران را راحت کرد. (افلح من نهض بجناح

او استسلم فاراح)(۲).

۳- قانون حق و باطل: آن فرد و جامعه ای را که حق سودی نبخشد، باطل تباهش خواهد ساخت. (الا و انه من لاینفعه الحق یضره الباطل)(۳).

۴- حق فقط با جدیت و تلاش قابل وصول است. (لایدرک الحق الا بالجد)(۴).

۵- تخلف و تمرد از ارشاد و رهبری عالم خیرخواه و مهربان موجب حسرت و پشیمانی است. (فان معصیه الناصح الشفیق العالم المجرب تورث الحسره و تعقب النامه)(۵).

۶- ماکیاولی گری با تقوی و انسانیت مربوط به خدا متضاد است. (و قد یری الحول القلب وجه الحیله و دونه مانع من امر الله و نهیه)(۶).

۷- آغاز آشوبها معلول هواها و خودکامگی هاست. (انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع)(۷).

۸- حق محض روشن است و باطل محض نیز واضح است و باعث تشویش مغزهای ضعیف درآمیختن حق با باطل است که بهترین وسیله ی سلطه گران است. (فلوا ان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین.و لو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین و لکن یوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان...)(۸).

۹- آن پایان زمانی که گذشت لحظات آن را کوتاه می کند و عبور ساعت آن را از بین می برد، امتداد کوتاهی است. (و ان غایه تنقصها اللحظه و تهدمها الساعه لجدیره بقصر المده)(۹).

۱۰- رهبری برای اصلاح جامعه است، نه ستم بر آن اگر چه خود رهبر در رنج و مشقت بیفتد. (و الله لاـ سلمن ما سلمت امورالمسلمین و لم یکن

فیها جور الا لی خاصه...)(۱۰).

۱۱- آرزو بازی تفکر عقلائی را راکد و یادآوری هدف نهائی زندگی را

(صفحه ۱۶)

به فراموشی می سپارد، آرزو موجب فریب و آرزو کننده فریب خورده است. (و اعلموا ان الامل یسهی العقل و ینسی الذکر فاکذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور)(۱۱).

۱۲- از محبوبترین بندگان خداوندی کسی است که خداوند او را خودشناسی و خودسازی یاری کند. (ان من احب عبادالله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه)(۱۲).

۱۳- سنت خداوند چنین است که قدرتمندان روزگار را پس از مهلت و رفاه می شکند و شکست استخوانهای امت ها را پس از مشقت ها و آزمایشها جبران می نماید. (فان الله لم یقصم جباری دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء و لم یجبر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلاء)(۱۳).

۱۴- محاسبه و توزین نفس آدمی ضرورتی است. اگر خود او هم به این محاسبه نپردازد قانون هستی و مشیت هستی آفرین این محاسبه را درباره ی او انجام می دهد. (عبادالله، زنوا انفسکم من قبل ان توزنوا و حاسبوها من قبل ان تحاسبوا)(۱۴).

۱۵- تحرک و جنبشهای اجتماعی وقتی که روی می آورند، ابهام انگیزند و هنگامی که پشت می گردانند، آگاهی بخش می شوند و مردم هشیار را متنبه می سازند. در موقع روی آوردن ناشناخته هستند و در هنگام پشت کردن شناخته می شوند. (ان الفتن اذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت نبهت، ینکرن مقبلا و یعرفن مدبرات)(۱۵).

۱۶- عالم حقیقی کسی است که هویت و ارزش خود را بشناسد و جاهلترین انسانها کسی است که هویت و ارزش خود را درک نکند. (العالم من عرف قدره و فی بالمرء جهلا ان لایعرف قدره)(۱۶).

۱۷- هرگز به وسیله ظلم موفق به پیروزی نخواهیم شد.

اتامرونی

ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه! و الله لااطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما(۱۷).

آیا به من دستور می دهید که به وسیله ظلم پیروزی را به مردمی که زمامداری آنان را به عهده گرفته ام، طلب کنم؟! سوگند به خدا، مادامی که در این دنیا داستان گوئی داستان بگوید و ستاره ای در دنبال ستاره ای در آسمان حرکت کند، من پیرامون ستم نخواهم

(صفحه ۱۷)

گشت.

۱۸- وای بر این ساختمانهای آباد و خانه های پر زر و زیور که درون آنها حقوق جانهای آدمیان مراعات نمی شود.

ویل لسککم العامره و الدور المزخرفه التی لها اجنحه کاجنحه النسور و خراطیم کخراطیم الفیله من اولئک الذین لایندب قتیلهم و لا یفقد غائبهم(۱۸).

اصالت انسان محوری نه مصالح ساختمانی فریبنده، چنین است: وای بر این کوچه های آبادتان و خانه های پر زر و زیورتان که بالهائی مانند بالهای کرکس ها درآورده و خرطومهائی مانند خرطومهای فیل؟ وای بر این ساختمانهای فریبنده با آن کشته شدگانی که دادخواهی از خون آنان نمی شود و آوارگان جستجو نمی شوند.

۱۹- یک جامعه رشد یافته جامعه ای است که در اصلاح مردم و در ریشه کن کرد ظلم، رهبر و زمامدارش را یاری کند.

ایها الناس اعینونی علی انفسکم و ایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه و لا قودن الظالم بخزامته حتی اورد منهل الحق و ان کان کادها(۱۹).

مردم برای اصلاح حالتان مرا یاری کنید، سوگند به خدا داد مظلوم را از الم خواهم گرفت و یقه ی ظالم را گرفته، او را کشان کشان به سرچشمه حق وارد خواهم کرد اگرچه کراهت داشته باشد.

این اصول و قوانین نمونه ای از کلیات بنیادین است که ما آنها را از برخی خطبه ها استخراج

کردیم و چنانکه در اول مبحث متذکر شدیم، همه ی مسائلی که این کلیات بنیادین در آنها مطرح شده اند قابل ترکیب با اشکال منطقی استدلالی می باشد.

مقدار اصول و قوانین کلی در نهج البلاغه به اضافه ی ۴۸۰ کلمات قصار که کلیات مربوط به انسان و جهان و خدا و رابطه ی آنها با یکدیگر می باشند، در حدود ۸۰۰ اصل و قانون است که اگر توفیق الهی نصیب شود همه آنها را استخراج و مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

(صفحه ۱۸)

*****

(۱) ج ۱/ شماره ی ۲.

(۲) شماره ۵.

(۳) شماره ۲۸.

(۴) شماره ۲۹.

(۵) شماره ۳۵.

(۶) شماره ۴۱.

(۷) شماره ۵۰.

(۸) شماره ۵۰.

(۹) شماره ۶۴.

(۱۰) شماره ۷۴.

(۱۱) شماره ۸۶.

(۱۲) شماره ۸۷.

(۱۳) شماره ۸۸.

(۱۴) شماره ۹۰.

(۱۵) شماره ۹۳.

(۱۶) شماره ۱۰۳.

(۱۷) شماره ۱۲۶.

(۱۸) شماره ۱۲۸.

(۱۹) شماره ۱۳۶.

مبانی توصیف (تعریف) در نهج البلاغه

اشاره

در سخنان امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه چهار نوع توصیف دیده می شود:

۱- توصیف منطقی.

۲- توصیف به وسیله ی معلول یا نتیجه.

۳- توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقایق.

۴- توصیف ارزشی.

توصیف منطقی توصیف به وسیله معلول یا نتیجه توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقیقت توصیف ارزشی

توصیف منطقی

منظور از توصیف منطقی، تعریف به اصطلاح منطقی رسمی نیست که عبارت از حد تام و حد ناقص و رسم تام و رسم ناقص باشد، بلکه مقصود تذکر به واحدهای روشن و آشنا با ذهن است، برای درک واحدهای مجهول و تاریک. نمونه ای از این توصیف به قرار زیر است:

۱- توصیف قلب: از رگهای انسانی قطعه ی گوشتی آویزان است که شگفت انگیزترین عضوی است که در کالبد او است. این قطعه ی گوشت قلب است. برای این قلب موادی از حکمت و اضدادی مخالف آن وجود دارد: اگر امید (افراطی) بر آن روی آورد طمع ذلیلش می کند و اگر طمع او را به هیجان آورد، حرص و آز هلاکش می نماید. اگر یاس بر او پیروز شود، تاسف او را می کشد. اگر غضب بر او عارض شود، بغض و تندی او شدت می یابد. اگر خشنودی او را خوشحال کند، حقایقی را به فراموشی می سپارد. اگر ترس او را احاطه کند، بیم و اجتناب مشغولش می نماید. اگر امر برای او گشایشی یابد غرور او را از خود می رباید. اگر مالی را بیندوزد، بی نیازی طغیان گرش می سازد. اگر مصیبتی به او برسد. جزع و داد و

بیـداد رسوایش می نمایـد. اگر فقر و بینوائی او را بگزد، ناگواریهـا او را به خود مشـغول می سـازد. اگر گرسـنگی به زحمتش اندازد، ناتوانی به زمینش می نشاند. اگر در سیری افراط کند،

پرخوری مبتلا به دردش می نماید، هر تقصیری درباره قلب آن را دگرگون می کند و هر افراطی درباره آن فاسدش می کند. (لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیه: «و ذلک القب و ذلک ان له مواد من الحکمه و اضدادا من خلافها، فان سنح له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص و ان ملکه الیاس

(صفحه ۱۹)

قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان اسعده الرضی نسی التحفظ و ان غاله الخوف شغله الحذر و ان اتسمع له الامر استبلته الغره و ان افاد مالا اطغاه الغنی و ان اصابته مصیبه فضحه الجزع و ان عضته الفاقه شغله البلاء و ان جهده الجوع قعد به الضعف و ان افرط به الشبع کظته البطنه، فکل تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد).(۱).

درست است که این مختصات را که امیرالمومنین علیه السلام درباره قلب فرموده است، جنس و فصل به معنای اصطلاح منطقی نیست ولی برای شناخت آن عامل درونی که قلب نامیده شده است، روشنگر و توضیح دهنده می باشد. در خطبه اول با چنین توصیفی روبرو هستیم.

۲- اول دین معرفت خدا است. (اول الدین معرفته).(۲).

در این توصیف مقصود از اول، آغاز زمانی نیست، بلکه مقصود پایه و اساس زندگی دینی است که البته به طور طبیعی آغاز زمانی را نیز شامل می شود. در این جمله و جملات بعدی کلمه ی اول معرف (به فتح راء) و کلمه معرف (به کسر راء) یا به اصطلاح دیگر کلمه ی اول توصیف شونده و کلمه ی دوم توصیف کننده می باشد. ۲- و کمال معرفت او تصدیقش (و کمال معرفته التصدیق به) معرفت خداوندی

بـدون تصـدیق به وجودش به مرحله کمال نمی رسـد. بنابراین تصـدیق به وجود خداونـدی توضـیح دهنده ی کمال معرفت او است. ۳- و کمال تصـدیق او توحیـدش (و کمال التصدیق به توحیده) ۴- و کمـال توحیـد او اخلاص به مقام کبریائی اش. (و کمال توحیـده الاخلاص له) ۵- و کمـال اخلاـص به او نفی ... ترکیب کننـده ی ذاتش. (و کمـال الاخلاـص له نفی الصـفات عنه).

۳- چگونه توصـیف کنم این دنیا را که آغازش مشـقت و پایانش فنا است، در حلالش حساب و در حرامش کیفر است، کسی که در آن احساس بی نیازی کند شورش و آشوب برپا کند و کسی که دچار فقر و فلاکت شود، در اندوه غوطه ور می گردد، هرکس که دنبالش بدود، از او فوت می شود و هر کس که به آن بی اعتنائی کند، تسلیمش می شود، کسـی که آن را وسـیله ی بینـائی قرار بدهـد، بینایش می سازد و هرکس که با عشق و علاقه در آن بنگرد، نابینایش می نمایـد. (ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء، فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب. من استغنی فیها فتن و من افتقر فیها حزن و من ساعاها فاتته و من قعد عنه و اتته و من بصر بها بصرته و من ابصر الیها اعمته).(۳).

(صفحه ۲۰)

اگر بخـواهیم رابطـه ی انسـان را بـا آن همه اسـتعدادها و نیروهـایش، بـا جهـان گـذران توصـیف کنیم، بهـتر از این نمی تـوان توصـیف نمود، این توصـیف جهان هستی نیست که سرتاسر آن آیات الهی و مشمول قوانین است، قوانینی که جلوه گاه مشیت خداوندی است، بلکه این توصیف درباره زندگی انسان در این دنیا است و رابطه ی وی با آن است، لذا از این زندگی به

حیات دنیا تعبیر شده است.

جهاد- زهد عبارت است از کوتاه کردن از آرزوها و شکر در موقع وصول به نعمت و اجتناب و خویشتن داری از محرمات. (الزهاده قصر الامل و الشکر عند النعم و التودع عند المحارم)(۴) این توصیف را می تواند با تعریف منطقی نیز تعبیر نمود.

۴- انسان مسلمان کسی است که مردم مسلمان از زبان و دست او سالم و در امان باشند، مگر به وسیله اجرای حق. و آزار مسلم حرام است مگر آنکه به علتی واجب شود. (فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده الا بالحق و لا یحل اذی المسلم الا بما یجب)(۵) در این توصیف یکی از اساسی ترین مختصات اسلام مطرح شده و شخص مسلمان به وسیله آن توصیف شده است.

*****

(۱) ج ۲/ شماره ۱۰۸.

(۲) ج ۱/ شماره ۱۶۶.

(۳) شماره ۸۲.

(۴) شماره ۸۱.

(۵) شماره ۱۶۷.

توصیف به وسیله معلول یا نتیجه

این نوع از توصیف عبارت است از بیان معلول یا نتیجه ی یک واقعیت که بعد بسیار با اهمیت آن واقعیت را متذکر می شود، اگر چه هویت آن را توصیف نمی کند. این قسم از توصیف در نهج البلاغه فراوان است. از آن جمله:

۱- از منفورترین مردم در نزد خدا کسی است که او را به خود واگذاشته است، این شخص منفور از راه راست منحرف و حرکت کننده ای بی راهنما است. اگر برای کاشتن در مزرعه این دنیا برای محصول دنیوی دعوت شود، اجابت می کند و اگر برای کاشتن به منظور محصول آخرت دعوت شود، بیحال و افسرده می شود! گوئی عملی که برای دنیا انجام می دهد واجب و آنچه را که درباره اش سستی می ورزد، از او ساقط است!(و ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا و

کله الله الی نفسه، جائرا عن قصد السبیل، سائرا بغیر دلیل، ان دعی الی حرث الدنیا عمل و ان دعی الی حرث الاخره کسل! کان ما عمل واجب علیه و کان ماونی فیه ساقط عنه)(۱) با نظر به ماهیت انسان منفور باید گفت: این انسان کسی است که پلیدیها و انحرافات

(صفحه ۲۱)

در سطوح روانی او جایگیر شده است و اوصاف مزبور معلولها و نتایج آن پلیدیها و انحرافاتی است که از او بروز می کند.

۲- تقوای خداوند دوای بیماریهای قلب شما است و بینائی کوری دلها و شفابخش مرضهای جسمانی شما است. و اصلاح کننده ی فساد و پاک کننده ی کثافتهای روانی و روشنائی بخش نابینائیها و باعث آرامش اضطرابهای درونی و روشنائی سیاهی تاریکیهای زندگی شما است. (فان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افئدتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و جلاء عشا ابصارکم و امن فزع جاشکم)(۲) می دانیم که هویت تقوی عبارت است از حفظ شخصیت از آلودگیها و قرار دادن آن در مسیر رشد و تحصیل ارزشهای والای انسانی، بنابراین امور مزبور معلول یا نتیجه و فوائد این صفت اساسی انسانیت می باشد.

۳- هیچ بی نیازی مانند عقل نیست و هیچ فقری مانند نادانی نیست و هیچ میراثی مانند ادب نیست و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نمی باشد. (لاغنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا میراث کالادب و لا ظهیر کالمشاوره)(۳) تعریف هویت عقل عبارت است از اندیشه منتج با استفاده از قوانین و مسلم است که معلول یا نتیجه چنین اندیشه بی نیازی از وابستگی به دیگران است. هویت جهل عبارت است از خالی بودن ذهن از انعکاس

واقعیـات و دریـافت حقـایق نـتیجه و معلـول این خلاـ ذهنی احتیـاج و وابسـتگی به دیگران است. هویت ادب عبـارت است از اخلاـق عالی انسانی، مسـلما یکی از نتایـج رفتار اخلاقی بی نیازی از سایر امتیازاتی است که از دیگران گرفته می شود. هویت مشورت عبـارت است از تبـادل افکـار برای انتخـاب بهـترین رای و تردیـدی نیست در اینکه تکیه بر عقول خردمنـدان نتیجه ی عملی مشورت می باشد.

۴- یکی از روشـنترین بیانـات امیرالمومنین علیه السـلام در توصـیف بـا معلول و نتیجه، جملاتی است که در تطبیق رفتار با حق فرموده است:(ای مردم، اگر شـما از یـاری و دفـاع از حق امتنـاع نورزیـد و سـستی نکنیـد و و در محو سـاختن و اهانت به باطل مسامحه ننمائید، کسانی که از نظر انسانیت از شما پائین ترند نمی توانند در موجودیت

(صفحه ۲۲)

شما شک نمایند و با قدرت طلبی و سـلطه گری بر شـما اعتلاء بجویند، ولی شـما مانند قوم بنی اسـرائیل به گمراهی در بیابانها افتادید و قسم به حیاتم، این گمراهی پس از من برای شـما چند برابر خواهد گشت، زیرا حق را به پشت سر خود انداختید و از آنکه به شـما نزدیـک بود، خود را گسـیخته و به آنکه از شـما دور بود پیوستیـد. (ایها الناس لو لم تتخاذلوا عن نصـرالحق و لم تهنـوا عـن تـوهین الباطـل، لـم یطمـع فیکـم من لیس مثلکم و لم یقـومن قـوی علیکم ولکنکم تهتم متـاه بنی اسـرائیل و لعمری لیضـعفن لکم التیه من بعـدی اضـعافا بمـا خلفتم الحق وراء ظهورکم و قطعتم الاـدنی و وصـلتم الاـ بعـد)(۴) معلول و نـتیجه ی اعراض از حق: ۱- ناتوانی بیگانگان از تعدی بر کسی که از حق حمایت و دفاع می نماید. ۲- ناتوانی

بیگانگان از سلطه و زورگویی به مدافعین حق. ۳- گم گشتگی در رویدادهای زندگی. ۴- گسیخته شدن و دوری از واقعیات و کسانی که ارتباط و پیوند با آنها ضروری است و پیوستن به آنچه که دوری و گسیختن از آن حتمی است.

*****

(۱) ج ۱/ شماره ۱۰۳.

(۲) شماره ۱۹۸.

(۳) ج ۳/شماره ۵۴.

(۴) ج ۱/شماره ۱۶۶.

توصیف تنبیهی و توجیهی برای شناخت حقیقت

این نوع توصیف هم در نهج البلاغه فراوان است. امتیاز این نوع توصیف در اینست که مخاطبی را که تا حدودی با واقعیت آشنا است به درک عظمت هویت آن واقعیت که منظور است، تحریک می کند که خود مخاطب با به جریان انداختن عقل و وجدان خود، واقعیت و مختصات آن را دریابد. به عنوان نمونه:

۱- حق در موقع توصیف وسیع ترین اشیاء و در عمل عینی تنگ ترین اشیاء می باشد، حق هرگز به سود کسی به جریان نمی افتد، مگر اینکه روزی هم به ضرر او جریان پیدا می کند (احساس ضرر می کند، زیرا حق آن واقعیت شایسته ای است که شایستگی در ذات آن است و ضرری که در موقع تطبیق حق به رفتار کسی به وجود می آید، معلول تبهکاری و تقصیر خود او است.) و حق هرگز به ضرر کسی تمام نمی شود، مگر اینکه روزی دیگر به سود او تمام خواهد گشت. (فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف، لایجری لاحد الاجری علیه و لا یجری علیه الا جری له(۱) در این توصیف هویت خود حق مطرح نیست، بلکه دو مختص آن را می بینیم

(صفحه ۲۳)

که برای آگاه ساختن مردم و توجیه آنان به سوی شناخت حقیقت تذکر داده شده است. یکی از آن دو مختص عبارتست از اینکه همگان در توصیف

حق و بیان مزایای آن، به طور عموم داد سخن می دهند و آشنائی خود را با آن ابراز می دارند، زیرا هر کسی که با اندک شعوری واقعیت هستی و قوانین جاری در آن را درک نماید، مفهومی از حق را درک می کند که خود این مفهوم هم یک معنای بسیار وسیع است که هر کسی با موقعیتی که در آن قرار گرفته است، واقعیاتی را به عنوان حق تلقی می کند ولی حق در هنگام عمل عینی و تطبیق رفتار با آن، بدین جهت که خویشاوندی با تمایلات و خواسته های شخصی و خودخواهیها ندارد و بدان جهت که تحقق بخشیدن به آن احتیاج دارد به جدیت و تلاش و حذف هر چیزی که مربوط به هویت حق نمی باشد(۲)، لذا محدودترین و حساس ترین اشیاء است که شوخی بردار و متحمل مسامحه نمی باشد. مختص دوم عبارت است از بالاتر بودن حق از تمایلات و خواسته های شخصی افراد و جوامع. حق کاری با می خواهم انسانها ندارد، بلکه با بایستگی ها و شایستگی های انسان دارد، چه انسان بخواهد و چه نخواهد. به همین جهت است که حق در آن هنگام که مطابق خواسته یک انسان بوده، او را خوشحال می سازد، باید متوجه باشد که حق برای خوشحال ساختن او به سراغش نیامده است، بلکه با موقعیتی که دارد با حق منطبق است و طرف مخالف او باطل است. و بالعکس، در آن هنگام که حق خلاف خواسته انسان به جریان می افتد، نه از آن جهت است که خصومتی با او دارد و می خواهد او را ناراحت کند و از ناراحتی او خوشحال شود (مگر حق خوشحالی و بد حالی دارد؟!) بلکه بدان

جهت است که شخص مفروض موقعیتی برخلاف حق به خود گرفته است. حق آن قطب نمای کشتی وجود آدمی در اقیانوس زندگی است که مسیر واقعی مقصد را بدون کمترین انحراف نشان می دهد این قطب نما هرگز با بادهای طوفانی و تمایلاتی که کشتی وجود ادمی را از مسیر واقعی خود، منحرف می سازد، خود را منحرف نمی نماید.

۲- برای دادرسی میان مردم کسی را انتخاب کن که:

۱- آن را بهترین مردم جامعه در نظر خود می دانی.

۲- امور و رویدادها او را در تنگنا نیندازد.

۳- از رفتار و گفتار متخاصمین یا خصماء که برای احقاق حق به قضاوت او رجوع کرده اند،

(صفحه ۲۴)

به لجاجت نیفتد.

۴- اگر در لغزش افتاد فورا خود را از لغزش باز بدارد و ادامه ندهد.

۵- هنگامی که حق را تشخیص داد، زبانش از بیان حق ناتوان نباشد.

۶- هرگز نفس خود را به طمع وادار نکند.

۷- در تشخیص حق و احقاق آن به فهم سطحی که او ر از فهم دور و عمیق محروم می سازد، کفایت نکند.

۸- در موارد ابهام و تشابه محتاط ترین شخص باشد.

۹- مقید ترین اشخاص در برررسی دلایل باشد.

۱۰- و شکیبا ترین مردم برای مراجعه به خصم.

۱۱- و بردبار ترین مرد برای کشف واقعیات.

۱۲- و قاطع ترین مردم پس از وضوح حکم.

۱۳- تعریف و تمجید و مداحی او را به کبر و نخوت دچار نسازد.

۱۴- با فریبکاریها میل به این سو و آن سو ننماید.

(ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک ممن لاتضیق به ا لامور فلا تمحکه الخصوم و لا یتمادی فی الزله و لا

يحضر من الفيى ء الى الحق اذا عرفه و لا تشرف نفسه على طمع و لا

یکتفی بادنی فهم دون اقصاه و اوقفهم فی الشبهات و آخذهم بالحجج و اقلهم تبر ما بمراجعه الخصم و اصبرهم علی تکشف الامور واصر مهم عند اتضاح الحکم ممن لایزدهیه اطراء و لا یستمیله اغراء)(۳) این مختصات چهارگانه اگرچه به طور مستقیم معلولیک روح قضائی کامل و نتیجه فعالیت راستین ذهن یک قاضی عادل و آگاه است، ولی این توصیف ضمنا می تواند مقامات ذیصلاحیت و عموم مردم را با حقیقت یک قاضی شایسته آشنا بسازد.

صفحه ۲۳، ۲۴.

*****

(۱) ج ۱/ شماره ۲۱۶.

(۲) نقطه مرکزی دائره بیش از یک نقطه نیست و همان است که همه شعاعهای دایره با درنظر گرفتن آن نقطه مساوی می باشند ممکن است دائره ای فرض کرد که در مساحت آن میلیونها نقطه قرار دارد ولی نقطه مرکزی بیش از یک نقطه نخواهد بود.

(۳) ج ۲: شماره ۵۳، فرمان مالک اشتر.

توصیف ارزشی

عبارت است از توضیح و تفسیر امتیازات ارزشی یک واقعیت که می تواند راه را برای شناخت هویت آن واقعیت هموار کند. اینگونه توصیف مخصوصا از آن جهت که مردم با مفاهیم ارزشی آشنائی بیشتر از جنس و فصل و دیگر اجزاء تشکیل دهنده ی واقعیتها دارند، مفید بوده و گاهی تا حد ضرورت می رسد، این نوع توصیف نیز در نهج البلاغه به طور فراوان دیده می شود، از آن جمله:

۱- می فرماید بدانید این قرآن:

۱- آن کتاب خیرخواه و نصیحت کننده است که هرگز پرده پوشی نمی کند.

۲- آن هدایت کننده است که هرگز گمراه نمی سازد.

۳- آن داستان گو است که هرگز دروغ نمی گوید.

۴- هیچ کس با این کتاب همنشینی نکرد، مگر اینکه موقع برخاستن یا چیزی بر او افزوده شد، یا چیزی از او ناقص گشت: افزایش در هدایت، نقصان

از نابینائی.

۵- برای هیچ کس پس از آشنائی با قرآن احتیاج و بینوائی وجود ندارد و

(صفحه ۲۵)

برای هیچ کس پیش از درک قرآن بی نیازی تصور نمی شود... (و اعلموا ان هذا القرآن و هو الناصح الذی لایغش و الهادی الذی لایضل و المحدث الذی لایکذب و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان: زیاده فی هدی او نقصان من عمی و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنی...)(۱) توصیفات فوق، بیان کننده هویت محتویات قرآن که اصول و عقاید و احکام و داستانها و اخلاقیات و تبشیر و تهدید است، نمی باشد، بلکه بازگوکننده ی ارزشهائی است که مورد عشق و علاقه انسانها می باشد. مردم همه ی جوامع و ملل به ارزش تعلیم و تربیت و محتویات کتابهائی که صلاح انان را بدون روپوشی تامین می کنند و همچنین به ارزش حیاتی رهبران مربی که سعادت واقعی آنان را بدون تعارف و ابهام مطرح می کنند، پی برده اند، مربیان عالیقدر و آثار پرمعنای انسانی که چراغ راه «حیات معقول» انسانها می باشند، دارای عالی ترین ارزشها می باشند، گویندگان راستگو و مخبرانی که خبر راستین از واقعیتها می دهند. همان ارزش را در جوامع دارند که وجدان پاک در درون یک انسان. بزرگترین ارزشها از آن واقعیتی است که موجب دگرگونی تکاملی در آدمی بوده باشد. این دگرگونی دارای دو بعد است:

بعد یکم- افزایش امتیازات انسانی و بعد دوم- کاهش پلیدیها و کثافتها، چه ارزشی بالاتر از آن حقیقتی که آدمی را در قلمرو فردی و اجتماعی و مادی و معنوی از احتیاجات و وابستگی ها برکنار نماید؟ این ارزش در حد اعلا در

قرآن وجود دارد.

۲- توصیف ارزشی درباره نماز: ۱- آرامش خاص در عضلات. ۲- خشوع و فروتنی در چشمان. ۳- پست کردن و مهار نمودن نفس طغیانگر. ۴- آرامش و فرونشاندن هیجانات غیرمنطقی دلها. ۵- منتفی ساختن کبر و نخوت، تواضع و فروتنی با مالیدن صورت به خاک.

نهادن اعضای شریف بر زمین برای احساس کوچکی در برابر خداوند بزرگ. (تسکینا لاطرافهم و تخشیعا لابصارهم و تذلیلا لنفوسهنم و تخفیفا لقلوبهم و اذهابا للخیلاء عنهم و لما فی ذلک من تعقیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعا و التصاق کرائم الجوارح بالارض تصاغرا).(۲).

۳- توصیف ارزشی علم: ۱- وسیله ای است که حیات آدمی با آن محاسبه

(صفحه ۲۶)

می شود و زندگی با آن توجیه می گردد. ۲- به وسیله علم است که انسان در زندگی خود اطاعت خداوندی را به جای می آورد ۳- نتیجه نیکو پس از وفاتش به وجود می آورد. ۴- علم حاکم و مال محکوم علیه است. ۵- مال اندوزان هلاک شدند، در حالی که زنده اند و صاحبان علم برای همیشه زنده اند. ۶- اجسام عینی آنان ناپدید، ولی صورتهای آنان در دلها موجود است. (یا کمیل، معرفه العلم دین یدان به و به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته و جمیل الاحدوثه بعد وفاته و العلم حاکم و المال محکوم علیه. یا کمیل هلک خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر: اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده).(۳).

۴- توصیف ارزشی انسانهای رشد یافته: ۱- خداوند با اندیشه های آنان مناجات دوستانه دارد. ۲- با عقول آنان گفتگو می کند. ۳- همواره و به طور مستمر نور بیداری در چشمان و گوشها و دلهای آنان پرتو افکن است. ۴- مردم را

به ایام الله روزهای الهی تـذکر می دهنـد و آنان را از مقام شامخ خداوندی برحذر و به محاسـبه وا می دارند. ۵- آنان به منزله راهنمایان در بیابانهای زندگی انسانها هستند.

صفحه ۲۵، ۲۶.

*****

(۱) ج ۱: شماره ۱۷۶.

(۲) ۱/ شماره ۱۹۲.

(۳) ج ۳/ شماره ۳.

هدف علم

مقصود از علم آن ظرفیت و متانت روحی است که انسان را از اسارت در چهارچوبه ی آن معلوم که به گمانش «جهانی است بنشسته در گوشه ای» نجات می بخشد. بنابراین معنی کاری که علم برای عالم انجام می دهد و بسیار متنوع و مفید است از آن جمله:

۱- ظرفیت انسـان عـالم را زیادتر می کنـد و درک می کنـد که آدمی هر انـدازه هم از دانشـهای زیاد برخوردار باشـد، به قول بعضـی از نوابغ بزرگ: مثل ما مثل کودک تازه به راه افتاده ای است که در کنار اقیانوسی بی پایان از واقعیات مجهول ایستاده و فقـط سـنگریزه هـا و شـنهای رنگارنـگ را در پیش رویش زیر آب می بینـد و گمـان می برد همه چیز را در آن اقیانوس می بیند!! این ظرفیتها موجب اشتیاق به افزودن علم می شود و در نتیجه او به معلومات محدود قناعت نمی ورزد.

۲- بدان جهت که علم در همه دورانها و همه جوامع امتیازی تلقی می شود که برای عالم نوعی برتری در

(صفحه ۲۷)

دیگران را اثبـات می کنـد، لـذا مناســبترین وسـیله برای خودنمـائی و خودخـواهی می گردد و بـه عبـارت دیگر عمـل او را در ویترینی می گـذارد که تماشاگهی خوشاینـد برای دیگران بوده باشـد، وی از این تماشا بیش از آن لذت می برد که از داشـتن خود آن معلوم و نتـایجش. علم بهترین دوای این بیمـاری تبـاه کننـده است که متاسـفانه در طبقه بنـدی علم الامراض جائی را تاکنون اشغال ننموده

است. مولوی سخنی با این علم فروشان خودنما دارد که در زیر می بینید:

دم بجنبانیم ز استدلال و مکر

تا که حیران ماند از ما زید و بکر

(مولوی)

بـدین ترتیب هـدف حیات این بیماران تباه کننـده ی جامعه، جز این نیست که مردم در تماشای قیافه ی زیبای! آنان و در موقع شنیدن سـخنان و دیدن آثار قلمی شان انگشت حیرت به دندان بگزند و با چند عدد به به و چه چه و احسنت و آفرین، زهرمار در جان بیمارش بریزند، آری آنان جان می فروشند تا حیرت و بهت بخرند:

طالب حیرانی خلقان شدیم

دست طمع اندر الوهیت زدیم (مولوی)

آری اینان عاشق مسموم ساختن جان خویش به وسیله ی حیرت و سجده و تعظیم مردمند:

هر که را مردم سجوی می کنند

زهرها در جان او می آکنند

(مولوی)

و با کمال حماقت این زهر قاتل روح را شـربت گوارای جان می پندارنـد. اگر تو راست می گوئی که به باغ و بوسـتان معرفت وارد شـده و مشـام جـانت را بـا عطرهـای متنوع گل ها و ریاحین نوازش داده ای، چرا از وجود خودت سـدی برای مردم ایجاد کرده از حرکت آنـا به سـوی همـان بـاغ و بوسـتان که تـو رفته ای، جلوگیری می نمـائی؟! آیـا این توئی که می خواهی زنجیر گرانبـار جهـل ر از دست و پـای روح مردم برداری؟! تو نمی توانی این گـام بزرگ را در راه انسانهـا برداری، زیرا تو خود در میان حلقه های زنجیر خودخواهی و خودنمائی مشغول جان کندن هستی:

در هوای آنکه گویندت زهی

بسته ای بر گردن جانت زهی (مولوی)

(صفحه ۲۸)

یک معنای حلم که باید علم را آبیاری کند و آن را از زهر جانگزا به شـربت گوارا مبدل بسازد، همین است که دارنده ی علم را با رسالتی که به وسیله ی علم

می توان اجرا کرد، از سد پولادین بودن در مقابل مردم به مسیر و عامل تحریک انسان دگرگون می سازد.

۳- علمی که مقرون به حلم باشـد، انسان عالم در طوفانهای شک و تردید و گمان و پندار کلافه نمی شود و دست و پای خود را گم نمی کنـد و بـا ظرفیت و بردبـاری معقول نه تنها هراسـی از شک و پنـدار به خود راه نمی دهـد بلکه خود سـراغ شک و تردید را می گیرد و با تحریک برهم زدن شک و تردید و پندار، واقعیتهای ناب و خالص را از آنها اسـتخراج می کند، چنانکه با برهم زدن شـیر کره ی خالص را استخراج می کند. مغز آدمی کارگاهی بس شگفت انگیز است که اگر کسی به طور جدی واقعیات را پیگیری کند، به اضافه ی اینکه اگر هم به آن واقعیات نرسد، حقایق مفیدی را در مسیری که پیش گرفته است برای او قابل درک خواهـد ساخت، این کارگاه عاملی خودکار در اختیار دارد که اگر جوینده گمشده ی خود را رها نکند و از آن چشم پوشـی نکنـد، عامل مزبور دست به کار می شود و بـدون اینکه خود انسان آگاه ذهن می کنـد. این یک پدیده ی مغزی اسـتثنائی نیست. بلکه نوابغ فراوانی پس از خسـته شـدن در پیگیری بـدون اینکه گمشده ها آن را به خود کارگاه مغز سپرده به کار دیگر مشـغول شده اند. ناگهان بدون اینکه محقق نابغه آگاهی و پیگیری فعلی درباره آن گمشده داشـته باشد عامل مزبور کار خود را کرده و نتیجه مطلوب را در اختیار وی گذاشته است. به عنوان مثال هانری پوانکاره ریاضی دان معروف می گوید: بارها اتفاق افتاده است که برای حل یک مسئله ی پیچیده ی ریاضی ماهها کار می کردم، پس

از احساس ناتوانی از حل مسئله، آن را مسکوت گذاشته به مسائل دیگر می پرداختم، پس از مدتی ناگهان راه حل مسئله به ذهنم خطور می کرد و موفق به حل قاطعانه مسئله می گشتم.

حتما از بعضی مسائل که در خواب برای بعضی از دانشمندان حل شده است، اطلاع دارید البته چنانکه اشاره کردیم، شرط فعالیت عامل مزبور اینست که محقق مسئله مورد تحقیق خود را از مغز خود نراند و از آن چشم پوشی نکند.

۴- گروه دیگر از انسانها در تقسیم چهارم دانش پژوهی است که در راه رستگاری می کوشد، منظور از

(صفحه ۲۹)

رستگاری تحصیل بینائی و اندوختن دانش است نه برای آنکه وسیله ی قدرت به دست آورد و به تورم خود طبیعی بپردازد و ابزاری برای پیروزی بر ناتوانان در عرصه تنازع در بقاء، تحصیل نماید و نه آن علمی که امروزه وقتی صحبت از آن به میان می آید مردم بی قدرت همانگونه به وحشت و هراس می افتند که از شنیدن بمبهای آتش زا و نقشه های ماهرانه برای سلطه گریهای اقتصادی و سیاسی و حتی اخلاقی و فرهنگی، بلکه تکاپو در راه تحصیل علمی که بتواند طرق گوناگون «حیات معقول» را برای خود و دیگران هموار نماید. مسلم است که برای تعلیم و تربیت چنین دانش پژوهانی، همان علمای ربانی مور نیاز است که در همین تقسیم مطرح نمودیم. و این تعلیم و تربیت در جامعه ای امکان پذیر است که دارای آرمانها و هدفهای اعلای «حیات معقول» بوده باشد، نه جامعه ای که با قالبهای پیش ساخته ی پیش روانش به مراد قدرتمندان و یکه تازآن جامعه توجیه می گردد.

گروه سوم- مردم عامی ناآگاه و بی شخصیت که از زندگی جز حرکت و احساس جبری و تولیدمثل چیز دیگری

ندارنـد، آرمانها و هـدفهای آنان در زنـدگی بر دو قسم است: قسـمتی، از آنها که می توانـد در اختیارشان باشـد، لذایذ و آلام محدود و انتخاب انواع تخدیر و اشـباع خواسـته های بی اساس و باز کردن موقعیت در جامعه برای نام و شـهرت و برخورداری از قـدرتی که بتوانـد بر آن تکیه نموده و موجودیت خود را اثبات نماید. قسم دوم- از آرمانها و هدفها که عامیان ناآگاه تحت تاثیر آنها قرار می گیرنـد؟ چیزهائی هسـتند که قدرتمنـدان بر آنان تعیین و تحمیل می نماینـد. این عامیان ناآگاه با خودطبیعی های تفسـیر نشـده و همواره در مجرای عوامل قویتر، زنـدگی خود را می گذراننـد و میدانی برای آزمایش و جست و خیزهای اقویاء و وسـیله ای برای سـلطه گران می باشـند، اگر وضع زندگی جوامع به طوری بود که عامیان ناآگاه و ناتوان می توانسـتند زنـدگی مسـتقلی داشـته و اختیـار زنـدگی خود ر دارا بوده باشـند، اگرچه در درجـات پائین از حیات ولی مسـتند به خود آنان حرکت می کردنـد و آلت دست نمی شدند آنقدرها جای تاسف نبود که در میان جوامعی زندگی کنند که همه شـئون حیات خود را از دیگران بگیرند و آن دیگران که خط مشـی زندگی آنان را تعیین می نمایند، از دیدگاه آلت و وسیله و ابزار به آنان بنگرند. و با این هه ناتوان کشی ادعای قهرمانی و بزرگی

هم به راه بیندازند. این مردم الهمج الرعاع (به اصطلاح امیرالمومنین علیه السلام) اگر می دانستند که اقویاء با چه نظری به آنان می نگرنـد و اگر ایـن مستضـعفان می دانسـتند که مسـتکبران دربـاره آنـان شب و روز چه فکر می کننـد و چه نقشه هـائی می کشند، می توانستند به صورت قدرتی برآیند که ریشه اقویاء و مستکبران را از

تاریخ بر کنند، به شرط اینکه خود آنان پس از پیروزی عاشق قدرت و استکبار در جامعه نباشند، که خود موجب تولید مستضعف و ناتوان نوی می باشند جریان معمولی تاریخ همین را نشان می دهد که مثل مستضعفین و مستکبرین مثل تخم مرغ و مرغ بوده است، یا به اصطلاح بعضی از متفکرین: ضدی بوده است که ضد خود را در درون خود پرورانده است. این جمله که (اکنون نوبت ما است) با نظر به جریان تنازع در بقاء جمله پرمحتوا و بسیار ریشه دار است که نمی توان آن را شوخی تلقی نمود، این تسلسل طبیعی در تاریخ طبیعی انسانها هرگز انقطاع نخواهد پذیرفت، مگر اینکه تاریخ انسانی شروع شود و مستضعف و بینوا از قاموس بشر حذف گردد و در کتابهای تاریخ فقط برای مطالعه ی سرگذشت طبیعی بشر ثبت شود. به هر حال این گروه سوم (الهمج الرعاع)، تا آن زمان که قدرت و سلطه گری در جوامع بشری وجود دارد مطرح خواهد بود. در این بیت صائب تبریزی دقت کنید:

از مردم افتاده مدد جوی که این قوم

با بی پر و بالی پرو بال دگرانند

در صورتی که اگر قدرت ها در اشکال متنوعی که دارند از دست قدرت پرستان درآمده و با توزیع عادلانه در جوامع مورد بهره برداری قرار بگیرد، هیچ انسانی بی بال و پر در میان انسانها وجود نخواهد داشت تا بال و پری برای پرواز قدرتمندان خودخواه باشد، مسئله ای که در این صورت مطرح خواهد گشت پروازهای طولانی و نزدیک و کوتاه و مرتفع خواهد بود که این تفاوت کمی در جامعه ای که کیفیت انسانی زیربنای «حیات معقول» آنان است، نه حقارتی ایجاد می کند و نه محرومیتی از حق

و عدل. رابطه ی امیرالمومنین علیه السلام با این سه گروه نیز کاملا مشخص است.

اما گروه اول و دوم (عالم ربانی و متعلم در راه رستگاری) تجسم یافته ای از آرمانهای انسانی- الهی امیرالمومنین علیه السلام است. اینان همه کاروانیانی هستند که امیرالمومنین علیه السلام پیشتاز آن کاروان است.

(صفحه ۳۱)

اما گروه سوم (الهمج الرعاع) برای این انسان الهی فوق العاده مورد اهمیت است، تعلیم و تربیت افراد این گروه برای این معلم و مربی بزرگ اساسی ترین تکلیف انسانی- الهی است. گرفتن حقوق این گروه از دست قدرتمندان خودکامه مانند تنفس ضروری برای انسان زنده است، ما در سرتاسر نهج البلاغه با این حقیقت صریح روبرو هستیم که می گوید: اینکه من زمامداری را پذیرفته ام، هدفی جز احقاق حق مردم و جلوگیری از ستم ستمکاران ندارم. این عبارت را دقت فرمائید:

اما والذی فلق الحبه وبرا النسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها و لا لفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطه عنز(۱) سوگند به آن خدائی که دانه را شکافت و نفوس انسانها را آفرید، اگر عده ای برای یاری به من حاضر نمی شدند و با وجود یاور حجت برای من تمام نمی شد و اگر چنین نبود که خداوند دانایان را مسئول و متعهد قرار داده است که پرخوری ستمکار و گرسنگی مظلوم را نپذیرند افسار این خلافت را به گردنش می انداختم و با همان بی اعتنایی آن را به پایان می رساندم که آغازش را نپذیرفته بودم. آنگاه می دیدید که زر و زیور و مزایای فریبنده ی این دنیای شما در

نزد من محقرتر و ناچیزتر از فضولات بینی یک بز است.

عـدل و دادگری و احقـاق حقـوق بینوایـان تنفس امیرالمومنین در زنـدگی زمامـداری او است. در فرمـان مالـک اشـتر دسـتور امیرالمومنین علیه السلام برای مالک درباره گروه بینوایان فوق العاده جالب است. از آن جمله: هنگامی که سخن از این گروه به میان می آورد. دوبار اسم ذات خداونـدی را متـذکر می شود: الله الله در هیـچ سـخنی تاکیدی بالاتر از این تذکر قابل تصور نیست، یعنی ای مالک، خدا را در نظر بگیر، خدا را در نظر بگیر، یا خدا را در این محاسبه جدی حیاتی به یاد بیاور:

الله الله فی الطبقه السـفلی من الـذین لاـ حیله لهم من المسـاکین و المحتـاجین و اهل البوسـی و الزمنی... فلا یشـغلنک عنهم بطر فانک لا تعذر بتضییعک التافه لاحکامک الکثیر المهم فلا تشخص همک عنهم و لا تصعر خدک لهم و تفقد امور من لا یصل الیک منهم ممن تقتحمه العیون و تحقره الرجال ففرغ لاولئک ثقتک من اهل

الخشـیه و التواضع فلیرفع الیـک امورهم. ثم اعمـل فیهم بالاعـذار الی الله یوم تلقاه فان هولاء من بین الرعیه احوج الی الانصاف من غیرهم و کل فاعذر الی الله فی تادیه حقه الیه(۲).

خـدا را در محاسـبه جـدی حیات زمامداری بیاد بیاور، درباره طبقه پائین، بینوایانی که چاره ای ندارند و نیازمند و غوطه ور در مشـقتها و ناگواریهـائی که آنـان را از حرکت بازداشـته است... هیـچ خودکامگی تو را از آنان مشـغول نکنـد، زیرا برای ضایع کردن و پوچ ساختن وظایف فراوان و مهی که بر تو متوجه است، هیچ عذری نداری.همت جدی خود را از آنان دریغ مدار، با تکان دادن نیمرخ متکبرانه،

نخوت بر آنان مفروش و از شوون زنـدگی این مردم را که چشـمها از آنان به سـرعت تجاوز می نمایـد و مورد تحقیر قرار می گیرنـد، تفقـد و تحقیق نما. همواره اشـخاص مورد اطمینان را که خـدا برای آنان چنان جلوه کرده است که دائما از او خشـیت دارنـد و مردم فروتن هسـتند، به تنظیم کارهـای آنـان منصوب نما تا شوون زنـدگی آنان را بـدون کم و کاست برای تو بازگو کنند، سـپس ای مالک، عمل تو درباره ی آن بینوایان چنان باشد که در روز دیدار خداوندی بتوانی نتیجه عمل یا عذرت را به پیشـگاه الهی عرضه نمـائی، زیرا این مردم به انصـاف و عـدالت نیازمنـدتر از دیگران هسـتند و ادای حقوق همه مردم جامعه را چنان به جای بیاور که عذرت در نزد خدا مسموع و قابل پذیرش باشد.

در جمله دیگر از همین فرمان درباره ی همین مردم که متن جامعه را تشکیل دهند چنین دستور می دهد:

ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه و ان سخط الخاصه، یغتفر مع رضی العامه.

مالکـا، محبوبترین امور برای تو معتـدل ترین آنها در رسـیدن به حق و فراگیرترین آنها در دادگری و جامع ترین آنها به رضای این مردم باشد که متن جامعه را تشکیل می دهند، زیرا خشم و غضب این مردم رضا و خشنودی خواص را از بین می برد، ولی خشم و غضب خواص با خشنودی این مردم بخشوده می شود.

با امثال این جملات رابطه ی امیرالمومنین علیه السلام با این گروه سوم به خوبی روشن می شود که پرداختن به اینها چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاق

الهی در درجه

(صفحه ۳۳)

اول از اهمیت تلقی شده است.

۵- تقسیم پنجم این تقسیم که درباره ی انسانهائی است که وظایفی را به عنوان عبادت خدا انجام می دهند، چنین است:

۱- گروهی هستند که خدا را از روی رغبت در نعمتهای دنیوی و اخروی الهی عبادت می کنند، اینگونه عبادت مخصوص تجار سوداگر است.

۲- گروهی دیگر خدا را به جهت ترس عبادت می کنند، این عبادت هم کار بردگان ناتوان و بی اختیار است.

۳- مردمی هستند که خدا را به انگیزه لزوم سپاسگزاری عبادت می کنند، این است عبادت آزادگان که از سوداگری و جبر ناتوانی رها و آزادند.

*****

(۱) شماره ۳.

(۲) ج ۲/ شماره ۵۳ فرمان مالک اشتر.

مبانی استدلال در نهج البلاغه

اشاره

در مبحث استدلال منطقی و حکمی انواعی از استدلال را متذکر شدیم که در حدود هفت نوع می باشد. دو نکته را به عنوان تبصره در این مورد تذکر می شویم: نکته یکم گفتیم در حدود هفت نوع، زیرا ممکن است بعضی از انواع با بعضی دیگر با در نظر گرفتن جهت جامع، مشترک بده باشند: نکته دوم منظور از استدلال در همه ی انواع هفتگانه، معنای رسمی آن نیست که انسان مقدماتی را با شرائط خاص منطقی رسمی اش در نظر گرفته و آنگاه نتیجه را از آن مقدمات استنتاج نماید، بلکه مقصود توجیه انسانها برای دریافت واقعیات است و حتی منظور از آن انواع استدلال که رسما در منطق مطرح شده است با توجه به عظمت سخنان امیرالمومنین علیه السلام که فوق آن است که فهم آنها نیاز به استدلال حرفه ای ارسطوئی داشته باشد. قابلیت تحلیل و ترکیب با بدیهی ترین و ضروری ترین شکل آنها استدلالها است که شکل اول قیاسی است. استدلال با دریافتهای مشخصی خواه

بر مبنای شهود استوار باشد و خواه از تجربه های شخصی در مواردی محدود نتیجه ای کلی دریافت شود به طوری کلی می گوئیم: منظور از استدلال ارائه واقعیات و توجیه انسانها به سوی آنها است خواه قابل بیان با اشکال قیاسی و استقرائی و تمثیلی بوده باشد و خواه از ارجاع به دریافتهای شخصی حاصل شود. توجیهات با استدلالهای هفتگانه عبارتند از:

۱- استدلال ریاضی- عینی

۲- استدلال استقرائی

۳- استدلال قیاسی

۴- استدلال تمثیلی

۵- استدلال حکمی

۶- استدلال با دریافتهای شخصی

۷- استدلال شهودی.

(صفحه ۳۴)

صفحه ۳۴.

استدلال ریاضی- عینی استدلال استقرائی استدلال قیاسی استدلال تمثیلی استدلال حکمی استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته استدلال شهودی

استدلال ریاضی- عینی

خداوند متعال در قرآن مجید پیامبر اکرم را به سه نوع بسیار اساسی از راهنمائی به واقعیات معنی دار دستور فرموده است: حکمت و موعظه ی حسنه و مجادله با بهترین طرق، این راهنمائی ها در نهج البلاغه هم کاملا مشهود است و نیز قرآن مجید سه نوع استدلال را به کار برده است.

۱- آفاقی.

۲- انفسی.

۳- آفاقی- انفسی که عبارت است از دریافت نظم والای هستی با نمودی نگارین و شفاف که معنای پشت پرده خود را نشان می دهد و در قرآن کریم به این نوع استدلال که از دو قطب درون ذاتی و برون ذاتی استفاده می شود نظر (استدلال) ملکوتی گفته می شود، قطب درون ذاتی این استدلال عبارت است از فعالیت تجریدی ذهن در مجموعه نظم دقیق موجودات عالم

هستی در حال تجدد تعیین هائی که هر لحظه در نتیجه ی حرکت و تحول مستمر بر موجودات عارض می گردد. قطب برون ذاتی عبارت است از درک عین آن موجودات به طور انعکاسی، یعنی ذهن در این موقع حالت آیینه ای دارد که مجموعه ای را

که در عـالم عینی بـا آن ارتبـاط برقرار می کنـد، در خود منعکس می سازد. در این حالت درک و انعکاس جنبه ی وسـیله ای محض دارد و گویی انسان بلاواسطه هستی را به طور حضوری در خود درمی یابد و به عبارت معمولی صورت در آیینه را می بینـد و آیینه چنـان فانی در صورت است که گوئی موجودی به عنوان آیینه در سـر راه خو به معلوم وجود نـدارد. ممکن اسـت گفته شود: چطور ممکن است این دو حـالت انعکـاس و تجریـد در ذهن در یک موقعیت جمع شونـد، در صورتی که ذهن در حالت انعکاس صورت در آن، همانگونه که گفتیم به وسـیله ی درک خود معلوم را به طور حضوری در خود می بیند و وسیله به کلی فـانی در همـان معلوم (شـیئی عینی) یـا عـالم (آن موجود که درک و علم قـائم به آن است) می گردد، در صورتی که ذهن در حالت فعالیت تجریدی کاری با موضوعات تجرید شده (معدودها) ندارد، چنانکه عدد در همه ی فعالیتهای ریاضی از معدود تجرید شده است. برای پاسخ به این سـئوال می گوئیم: یکی از مهمترین مختصات شـگفت انگیز مغز آدمی همین است که می تواند هر دو لحاظ آلی و استدلالی(۱) را در یک موقعیت جمع کند.

ما دو مثال می آوریم که شاید این پدیده ی بسیار شگفت انگیز را توضیح بدهد.

فرض کنید شـما می خواهید این معنی را تصور کنید و آن را به زبان بیاورید که زندگی این دنیا مانند زندگی شاخه های گل در شب تاریک است اگر هوای مساعـد مثلا نسـیم صـبا (به طوری که در ادبیات می آورنـد) به غنچه های نورس آن شاخه ها وزیدن بگیرد بامدادان آن غنچه ها می شکفند و گلها شکوفا می گردند،

این مضمون را با بیتی از حافظ که می گوید:

ای صبا امشبم مدد فرما

که سحرگه شکفتنم هوس است به ذهن می آورید یا آن را بیان می نمائید. در این جریان در ذهن شما دو فعالیت به وجود می آید: فعالیت یکم- توجه به مضمون فوق و فهم کامل آن، دوم- بیان آن در قالب شعری فوق که حافظ آن را سروده است. ذهن شما با فعالیت یکم از قالب الفاظ انفرادی و ترکیبی شعر حافظ عبور می کند و رو به مضمون آن می رود، یعنی آن قالب الفاظ مانند آینه ی محض فقط مضمون را ارائه می کند، ولی در فعالیت دوم خود قالب الفاظ مزبور بدین جهت که از حافظ است برای ذهن استقلالا مطرح است، مثلا مضمون فوق را خیلی از شعرا و نویسندگان گفته اند ولی هیچ یک به زیبائی شعر حافظ نبوده است و لذا شما آن را برگزیده اید.

مثال دوم- مربوط به زیبائی ها می شود، تماشاگران زیبائی ها را می توان به گروههائی مختلف تقسیم کرد. اختلاف این گروه به علل گوناگون مستند است، یکی از علل بسیار مهم، درجه ی شناخت و معرفت اشخاص است درباره ی واقعیات تشکیل دهنده ی زیبائی ها، کسانی هستند که از زیبائی فقط سطح ظاهری خوشایند آن را تماشا می کنند و از آن لذت می برند نه درباره ی عناصر تشکیل دهنده ی آن مجموعه که زیبائی را به وجود آورده است می اندیشند و نه درباره ی عوامل درونی درک زیبائی. کسانی دیگر هستند که با دیدن یک نمود زیبا با معانی گوناگونی در دو قطب درون ذاتی خویشتن و برون ذاتی که آن موضوع زیبا است، رویاروی می شوند، لذا می بینید که درباره ی یک موضوع زیبا تفسیراتی گوناگون ابراز می شود، دریافت زیبائی

یک دسته گل زیبا یک آبشار زیبا، یک مهتاب زیبا، آسمان زیبا، به هیچ وجه یکسان نمی باشد، یک انسان معمولی از درک زیبائی آسمان به یک به به قناعت می کند، ولی

میرفندرسکی می گوید:

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

بر روی بالا همان با اصل خود یکتاستی مولوی می گوید:

آوازه ی جمالت از جان خود شنیدیم

چون آب و باد و آتش در عشق تو دویدیم اندر جمال یوسف گر دستها بریدند

دستی به جان ما کن بنگر چه ها بریدیم ناصرخسرو می گوید:

چیست این خیمه که گوئی پر گهر دریاستی

با هزاران شمع در پنگانی از میناستی باغ اگر بر چرخ بودی لاله بودی مشتریش

چرخ اگر در باغ بودی گلبنش جوزاستی آسیائی راست است کابش از بیرون اوست

من شنیدستم به تحقیق این سخن از راستی بنابراین، مغزهای رشد یافته در همان لحظه ای که آسمان زیبا را تماشا می کنند، این حقیقت را هم درباره ی همان آسمان درمی یابند که حرکت منظم این آسیاب وابسته به آبی است که از بیرون آن نیرو برای حرکت وارد می نماید. با توجه به این مثالها، قدرت مغز آدمی به هر فعالیت دوگونه ای (ریاضی- عینی) نیز آشکار می گردد. امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه از این نوع توجیهات و یا استدلالات به طور فراوان دارد. در بعضی از جملات نهج البلاغه چنین آمده است:

حد الاشیاء عند خلقه لها ابانه له من شبهها(۲).

خداوند سبحان همه ی اشیاء را در موقع آفریدن آنها متعین و مشخص ساخته است تا از امثال یکدیگر تفکیک شوند.

در مورد دیگر فرموده است:

و لا یعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء و لا سوا

فی الریح فی الهواء و لا دبیب النمل علی الصفا و لا مقیل الذر فی اللیله الظلماء، یعلم مساقط الاوراق و خفی طرف الاحداق.

دور از او نیست عدد قطره های آب و ستارگان آسمان و بادهائی که اشیاء را به این سو و آن سو می برد و حرکت مورچه بر روی سنگ صاف و جایگاه آسایش مورچگان در شب

(صفحه ۳۷)

تاریک. او می داند جایگاه سقوط برگها را و حرکت مخفی چشم را.

و در خطبه ی ۹۱ معروف به خطبه ی الاشباح صفحه ی ۱۳۴ و ۱۳۵ واقعیاتی از عالم هستی را در نظم دقیق و تعین های مستمری که دارند بیان فرموده است: امیرالمومنین علیه السلام با این توجه و ارائه ی چهره ی ریاضی سستی، مردم را به حاکمیت نظم دقیق اشیاء با تجدد تعیین هائی که هر لحظه در نتیجه ی حرکت و تحول مستمر بر موجودات عارض می گردد متوجه و آگاه می سازد در این نگرش ریاضی که ذهن در قله ی مرتفع تر از عالم طبیعت ایستاده و یک فعالیت تجریدی انجام می دهد، در احساس عظمت بسیار والا که از پشت پرده ی طبیعت بر طبیعت می تابد، فرو می رود که اگر بخواهد آن را با قالبهای نارسای الفاظ بیان کند چنین زمزمه می کند که:

بهر جزئی ز کل کان نیست گردد

کل اندر زیر امکان نیست گردد

جهان کل است و در هر طرفه العین

عدم گردد و لا یبقی زمانین دگر باره شود پیدا جهانی

بهر لحظه زمین و آسمانی جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای در خطبه ی ۹۱ (خطبه الاشباح) جملاتی را بیان فرموده است که قابل تطبیق به

توجیه (راهنمائی یا استدلال) با آیات آفاقی- انفسی است که ما درصدد توضیح آن هستیم:

و ارانا من ملکوت قدرته و عجائب ما نطقت به آثار حکمته. و اعتراف الحاجه من الخلق الی ان یقیمها بمساک قوته، مادلنا باضطرار قیام الحجه له علی معرفته، فظهرت البدائع التی احدثتها آثار صنعته و اعلام حکمته...

خداوند سبحان ملکوت قدرتش را و شگفتی های آنچه را که از آثار حکمتش گویا است به ما ارائه فرموده و نیز اعتراف احتیاج مخلوقات به اینکه خداوند سبحان با قدرت نگهدارنده ی خود، وجود آنها را برپا داشته است برای ما دلیل روشن است که الزاما حجت بر معرفتش را بپذیریم، پس آشکار گشت موجودات بدیع (زیبا و کمل که آثار صنعتش آنها را ایجاد نموده است.)

ملکوت قدرت، شگفتی های آثار حکمت و موجودات بدیع (زیبا و کامل) حقائقی هستند که محصول دو قطب ذاتی و عینی می باشند. زیرا درک

ملکوت و حکمت و ابداع بدون فعالیت تجریدی عالی ذهن و دریافت درونی بایستگی ها و شایستگی های نظم حاکم بر اشیاء با تجدد مستمر تعیین ها از یک طرف و ارتباط آیینه های ذهن با همان موجودات منظم با وضع مزبور، امکان ناپذیر است. اینست مقصود ما از توجیه یا استدلال ریاضی- عینی.

*****

(۱) بعضی از دانشمندان دو لحاظ آلی و استدلالی را مانند لحاظ حرفی و اسمی در حروف امکان پذیر نمی دانند.

(۲) شماره ۱۶۳ ص ۲۳۲.

استدلال استقرائی

عبارت است از وصول به یک نتیجه ی کلی از تتبع و تفحص موارد. البته هر اندازه موارد تتبع و تجربه شده بیشتر باشد بر اطمینان به نتیجه ی مطلوب افزوده می شود، در سخنان امیرالمومنین علیه السلام این نوع استدلال هم مشاهده می شود، از آن جمله در خطبه ی

۱۲۹ صفحه ۱۸۷ می فرماید:

اضرب بطرفک حیث شئت من الناس، فهل تبصر الا فقیرا یکابد فقرا، او غنیا بدل نعمه الله کفرا، او بخیلا اتخذ البخل بحق الله وفرا، او متمردا کان باذنه عن سمع المواعظ وقرا.

چشمت را به هر طرف که از مجتمع بخواهی بینداز آیا جز این خواهی دید که یا فقیری است که با فقر و بینوائی سخت دست به گریبان است، یا غنی ای است که نعمت خداوندی را به کفر تبدیل کرده است و یا بخیلی است که امساک از ادای حق خداوندی را تمکن و ثروت اتخاذ کرده است و یا متمردی است که گوئی در گوش او از شنیدن مواعظ سنگین است.

امیرالمومنین علیه السلام در مواردی از سخنان خود، دستور به گرفتن اعتبار از قوام و ملل گذشته فرمود است، قطعی است که آن حضرت نفرموده است که آنان به اطلاع چند مورد محدود از سرگذشت مردم که موجب یک آگاهی ناقص می باشد، قناعت بورزند، بلکه باید آنان به قدری در سرگذشت انسانها به تحقیق و بررسی بپردازند که قواعد و اصول «حیات معقول» انسانی را بیاموزند و از آنها استفاده کنند. از آن جمله می فرمایند:

فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من باس الله وصولاته و وقائعه و مثلانه...

پس عبرت بگیرید با اطلاع به آنچه که بر امتهای مستکبر پیش از شما اصابت نموده است

(صفحه ۳۹)

از غضب خداوندی و سطوت و انتقامها و تباهی هائی که او بر آن امم وارد ساخته است.

(خطبه ی ۱۹۲ قاطعه صفحه ۲۹۰).

همین مضمون را در شکل دیگر رد صفحه ۲۹۶ و ۲۹۷ از همین خطبه مطرح فرموده است. و در وصیت به فرزند عزیزش امام حسن

مجتبی علیه السلام:

و اعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین....

فرزندم، اخبار گذشتگان را بر نفست عرضه کن و متذکر باش به نفس خود نتائج کردارهائی را که به پیش از تو از گذشتگان وارد شده است...

(نامه ها و وصایا شماره ۳۱ صفحه ۳۹۲)

باز در همین وصیت می فرماید:

ای بنی، انی و ان لم اکن عمرت من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم، حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرتمع اولهم الی آخرهم، فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره.

من اگر چه عمر مردمی را که پیش از من از این دنیا گذشته اند، ننموده ام، ولی در اعمال آنان نگریسته ام و در اخبارشان اندیشیده و در آثارشان سیر کرده ام تا اینکه مانند هر یکی از آنها گشته ام (آنچه را که هر یک از آنان انجام داده ان، دیده ام) بلکه گوئی به جهت وصول کامل سرگذشتان به من، از افراد اولیه گرفته تا آخرین افرادشان با آنان زندگی کرده ام و در نتیجه، صافی زندگی آنان را از تیره و نفعش را از ضررش بازشناخته ام...

در این جملات امیرالمومنین علیه السلام به استدلال استقرائی (توجیه استقرائی) پرداخته و مردم را با تکیه به آگاهی و اطلاعی که درباره ی مردم اقوام و ملل به دست آورده اند، توجیه فرموده اند.

صفحه ۳۹.

استدلال قیاسی

اینگونه استدلال که از تطبیق قضایای کلیه ی ثابت شده بر موارد به وجود می آید، در سخنان امیرالمومنین علیه السلام این نوع استدلال به وفور دیده می شود در خطبه اول از نهج البلاغه قضایای زیر با استدلال قیاسی مطرح شده است:

فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه. و من قرنه

فقد ثناه. و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله. و من جهله فقد اشاره الیه.و من اشار الیه فقده حده. و من حده فقد عده...

(صفحه ۴۰)

ترجمه ی این جملات مبارك را در اشکال قیاسی آنها مطرح می نمائیم: اولا برای سهولت بیان قضایای شرطیه را (که مرکب است از مقدم و تالی) به قضایای حملیه (که مرکب است از موضوع و محمول) تبدیل می کنیم:

۱- توصیف خداوندی مستلزم مقارن ساختن صفت به ذات خداوندی است. و مقارن ساختن صفت به ذات خداوندی مستلزم دو قرار دادن او است پس توصیف خداوندی مستلزم دو قرار دادن او است.

۲- توصیف خداوندی مستلزم دو قرار دادن او است و دو قرار دادن او مستلزم تجزیه ی او است پس توصیف خداوندی مستلزم تجزیه او است.

۳- توصیف خداوندی مستلزم تجزیه ی او است و تجزیه ی او ناشی از جهل است پس توصیف خداوندی ناشی از جهل است.

۴- توصیف خداوندی ناشی از جهل است و جهل به او مستلزم اشاره به او است. پس توصیف خداوندی مستلزم، اشاره به او است.

۵- توصیف خداوندی مستلزم اشاره به او است. و اشاره به او مستلزم محدود ساختن او است، پس توصیف خداوندی مستلزم محدود ساختن او است. ۶- توصیف خداوندی مستلزم محدود ساختن او است. و محدود ساختن او مستلزم شمارش او است، پس توصیف خداوند مستلزم شمارش او است. پس از این مقدمات و نتائج که در شکل اول از استدلال قیاسی بیان شده است، نتیجه نهائی این است که توصیف خداوندی مستلزم به شمارش درآوردن او است، در صورتی که به شمارش درآوردن او (یعنی معدود و قرار دادن او برای انتزاع

عـدد) محال است. این نکته را هم بایـد یادآوری کنیم: که چنانکه نتائج هر یک از اسـتدلالهای قیاسـی فوق را می توان منفردا نـتیجه تلقی کرده و به آن اعتقـاد نمـود، همچنین می توان همه ی مقـدمات و نتائـج فوق را به ترتیـبی که تنظیم کردیم، منظور نموده و از مجموع آنها نتیجه ی نهائی را به دست آورد.

صفحه ۴۰.

استدلال تمثیلی

چنانکه در تعریف آن آمده است، عبارتست از استخراج جامع مشترک موضوعی که حکمی برای آن ثابت شده (یا علت کلی حکم) و تعمیم آن بر همه ی مواد و مصـادیق آن موضوع یـا بر همه ی مواردی که علت می توانـد شامل آن بوده باشـد. مانند ممنوعیت آشامیدن آبجو به علت سـکر (مستی) که علت ممنوعیت آشامیدن انواع شـراب مسـکر است. اینگونه استدلال هم در سخنان امیرالمومنین علیه السلام فراوان است. از آن جمله:

(صفحه ۴۱)

و لو ضـربت فی مذاهب فکرک لتبلغ غایاته ما دلتک الدلاله الا علی ان فاطر النخله لدقیق تفصـیل کل شی ء و غامض اختلاف کل حی. و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف و القوی و الضعیف فی خلقه الاسواء.

و اگر در روشـهای فکری خود چنـان به فعالیت بپردازی که به نهایت تفکرات درباره ی شـناخت موجودات برسـی دلیل تو را دلالت نخواهـد کرد مگر به اینکه آفریننـده ی مورچه همان آفریننـده ی درخت خرما است، زیرا دقت تفصـیل در هر موجود و عمق هویت در اختلاف هر زنده ای برای تو اثبات خواهد گشت و نیست بزرگ و لطیف و سـنگین و سـبک و قوی و ضـعیف در آفرینش او مگر مساوی.

یعنی همان علت که در اجزاء و ابعاد و قوانین حاکمه بر آنها در ساختمان یک مورچه،دلیل روشن است

به اینکه آفریننده ی آن، کسی یا چیزی دیگری جز خداوند خلاق نمی تواند باشد، در نخله کهکشانهای بزرگ و مگس کوچک نیز وجود دارد.

صفحه ۴۱.

استدلال حکمی

مقصود راهنمائی ها و توجیهات عالیه ای است که مبتنی بر مقدمات (قضایای حکیمانه) است این نوع استدلال در نهج البلاغه بسیار فراوان است. می توان گفت اغلب آن قضایائی را که امیرالمومنین علیه السلام در سخنان مبارکشان برای اثبات معنی دار بودن کل هستی و تحریک مردم برای درک آن و اصول اخلاقی و تحریک برای عمل به آنها می فرماید، از این نوع استدلال است. از آن جمله:

و لو فکروا فی عظیم القدره و جسیم النعمه لرجعوا الی الطریق و خافوا عذاب الحریق، ولکن القلوب علیله و البصائر مذخوله.

اگر در قدرت عظیم الهی و بزرگی نعمتی (که در جهان هستی نمایان است) بنگرند، به راه راست برمی گردند و از عذاب آتش می ترسند، ولی دلها بیمار و بینائی ها مختل شده است.

(خطبه ۱۸۵ ص ۲۷۰)

امیرالمومنین علیه السلام در این جملات مردم را به درک معنی دار بودن جهان هستی تحریک می نماید و نتیجه درک و اندیشه در حقیقت مزبور را هم که رجوع به

(صفحه ۴۲)

صراط مستقیم و ترس از آتش است بیان می فرماید، آنگاه مردم را به شناخت علت نیندیشیدن و بی اعتنائی به آیات هستی که نمایشگاهی از قدرت او است، متوجه می سازد و می فرماید: علت بی خیالی و نیندیشیدن در چنان حقیقت عظمی بیماری دلها و اختلال بینائی ها است، سید رضی از امیرالمومنین علیه السلام در حدود ۴۸۰ جمله حکیمانه نقل کرده است، اگر کسی با دقت کامل در این جملات بیندیشد خواهد دید: آنها بر دو قسم عمده تقسیم می گردند: قسمتی از آنها بدیهی و نیاز به اثبات و تحلیل

و ترکیب ندارد، مانند:

قیمه کل امرء ما یسحنه.

ارزش هر مردی بستگی دارد به آنچه که او را نیکویش گرداند.

(حکم شماره ۸۱)

الاعجاب یمنع الازدیاد.

خودپسندی از افزایش رشد مانع می شود.

(شماره ۱۶۷)

لاتری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

نخواهی دید جاهل را مگر افراط گر یا تفریط کننده.

(شماره ۷۰)

و قسم دیگر جملات حکیمانه ای است که یا صراحتا مورد استدلال حکیمانه قرار گرفته است مانند پاسخی که درباره ی سوال از ترجیح عدل و احسان بر یکدیگر فرمودند:

العدل یضع الامور مواضعها و الجود یخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص، فالعدل اشرفهما و افضلهما.

عدالت همه ی امور را در موضع بایسته ی خود قرار می دهد و بخشش و احسان آن امور را از جهت خود خارج می سازد، عدالت مدیریت عمومی دارد و احسان حالت عارضی مخصوص است پس عدالت شریف ترین و برترین آن دو است.

(شماره ۴۳۷)

و از کلمات حکیمانه ی آن حضرت که دلائل حکمی آنها در خودش نهفته است(۱) این است که می فرماید:

(صفحه ۴۳)

من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسها و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم.

هر کس که خود را برای مردم پیشوا قرار بدهد، باید پیش از تعلیم دیگران نخست به تعلیم خویشتن بپردازد و باید تادیب با

کردار پیش از تادیب با زبانش باشد و انسانی که به تعلیم و تادیب خویشتن بپردازد به تعظیم شدن شایسته تر از معلم و مربی دیگر انسانها است.

(شماره ۷۳)

این کلمات شریفه دلائل حکیمانه ی خود را چنان ارائه می کند که گوئی آن دلائل صریحا ذکر شده است. یعنی این دلیل که:

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که

شود هستی بخش و این دلیل که: دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

حقائقی است که به مجرد شنیدن کلمات شریفه ی فوق به ذهن آدم آگاه متبادر می گردد.

*****

(۱) اینگونه قضایا را در اصطلاح منطق قیاساتها معها (قضایائی که دلائل قیاسی آنها با خود آنها است) می گویند.

استدلال با دریافتهای انسانهای کمال یافته

مقصود از دریافتهـای شخصـی، دریافتهای تخیلی و احساساتی خام نیست، بلکه مقصود دریافت با عظمت ترین اصول است که فقـط برای شخصـیت هـای مرشـد و کمـال یـافته دست می دهـد این همـان دریافتهـا است که تکیه گاه انسانهائی است که می خواهنـد بداننـد، یـا تا حـدودی می داننـد کیسـتند؟ از کجا آمـده انـد؟ برای چه آمـده انـد؟ به کجا می رونـد؟ به عنوان نمونه امیرالمومنین علیه السلام می فرماید:

و انی لعالم بما یصلحکم و یقیم اودکم ولکنی لا اری اصلاحکم بافساد نفسی.

و من به یقین می دانم آنچه را که شـما را اصـلاح می کند و انحرافتان را راست می سازد (در نظر خود آنان) ولی من شایسـته نمی بینم اصلاح شما را که به افساد نفس خودم تمام خواهد گشت.

این یـک دریـافت عمیق درباره ی شخصـیت است که ایجاب می کنـد خود را به رضای مردمی که فقط تابع هوی و هوسـند و سود و لـذت مـادی می خواهنـد نبازد. و به عبارت دیگر شخصـیت انسان به قـدری باعظمت است که نبایـد برای جلب رضای مردمی که فقط تابع هوسند و آرمانی جز سود و لذت مادی را به رسمیت نمی شناسند،

(صفحه ۴۴)

آن را فاسد و مختل ساخت.

بدان جهت این کلمات شریفه را به عنوان نمونه برای استدلال با دریافتهای شخصی آوردیم که وصول به چنین دریافت عمیقی که موجب شود انسان سروری و ریاست به عوام را به دور بیندازد و آن را بی ارزشتر از بند

کفشش معرفی نمایـد، با دلائل منطقی رسـمی امکان پـذیر نیست، این کلمات شـریفه بیان کننده ی با عظمت ترین اصل کلی است که از مسـیر دریافت شخصـی یک انسان کامل به نام علی بن ابی طالب علیه السـلام به مزارع مغزهای بشـری است عرضه شـده است. اینکه دریافتهای این انسان رشـید الگوهای «حیات معقول» بشـریت است، مورد اذعان همه ی بزرگان تاریـخ است. بشنوید که جلال الدین محمد مولوی چه می گوید:

رازبگشا ای علی مرتضی

ای پس از سوء القضا حسن القضا

ای علی که جمله حق را دیده ای

شمه ای واگو از آنچه دیـده ای این یـک قانون کلی است که شخصـیتهای کمال یافته نمی تواننـد همه آن دریافتهای شخصـی عمیق خود را برای مردم معمولی بازگو کنند. زیرا واقعا مردم معمولی از درک آنها عاجزند اینکه مولوی می گوید:

بر لبش قفل است و در دل رازها

لب خموش و دل پر از آوازها

عارفان که جام حق نوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

مطلبی است قطعی و چنانکه در عبارات زیر از میخائیل نعیمه نویسـنده ی مشـهور مسیحی هم خواهیم دید که امیرالمومنین علیه السـلام اندکی از آنچه را که دریافته ابراز فرموده است با اینحال همان اندک را که اگر بشریت واقعا درمی یافت و به آن عمل می کرد، مسیر تاریخ طبیعی خود را عوض می کرد و وارد مسیر تاریخ انسانی می گشت، ولی هیهات که هرچه بشریت پیش می رود برای تاریـخ طبیعی خود مسـیرهای متنوع و متعـددی بـاز می کنـد و نام آن را هم جریان تکاملی می گـذارد!! عبارات میخائیل نعیمه به قرار زیر است:

فالذی فکره و تامله و قاله و عمله ذلک العملاق العربی بینه و بین نفسه و ربه مما لم

(صفحه ۴۵)

تسمعه اذن و

لم تبصره عین. و هو اکثر بکثیر مما عمله بیده او اذاعه بلسانه و قلمه...(۱).

آنچه را که علی بن ابی طالب علیه السلام (آن بزرگمرد بسیار با عظمت) مابین خود و شخصیت خویشتن و مابین خود و پروردگارش اندیشیده و تامل نموده و گفته و عمل کرده است خیلی بیش از آن است که با دستش انجام داده یا آن را با زبان و قلمش اشاعه فرموده است.

یک نکته ی بسیار مهم دیگر که در سخنان امیرالمومنین علیه السلام در موارد دریافت شده های آن بزرگوار به چشم می خورد، این است که آن بزرگوار اغلب به بیان مطلب اکتفاء نموده و برای اثبات آن دلیلی نمی آورند، گوئی آن حضرت واقعیتی ملموس را توصیف می فرمایند، فقط کاری که برای دریافت چنان واقعیت باید صورت بگیرد خم شدن به روی وجدان و فطرت یا دل خویشتن است، برای دیدن و پذیرش واقعیتی که در خود دارد.

*****

(۱) الامام علی بن ابی طالب- صوت العداله الانسانیه مقدمه بقلم میخائیل نعیمه ص ۷.

استدلال شهودی

در توضیح دریافتهای انسانهای کامل یافته مطالبی گفته شد که می تواند روشنگر استدلال و توجیه متکی به شهود نیز بوده باشد، با اینحال چون این دو نوع استدلال با یکدیگر متفاوت می باشند، لذا می پردازیم به بیان مختصری در تفاوت آن دو با یکدیگر. قضایائی که در استدلال با دریافت انسانهای کمال یافته، به کار می رود، قابل طرح در فضای معارف عمومی بشر است. از این جهت اینگونه دریافتها شباهتی به وحی دارد که با اینکه انبیاء عظام با گیرندگی شخصی درونی و خصوصیات بسیار والای روحی که خداوند به آنان عنایت فرموده است، وحی را از خداوند متعال درمی یابند با اینحال آنچه را

که به آنان وحی شده است با تبعیت از اصل:

نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم.

ما گروه انبیاء ماموریم که با مردم به اندازه ی عقول آنان سخن بگوئیم.

به مردم تبلیغ می کنند، ولی دریافتهای شهودی که مواد تشکیل دهنده ی استدلال شهودی قرار می گیرند دو بعد دارند: بعد یکم- این نوع دریافت قابل طرح برای دیگر انسانها است چنانکه در دو مثال در مبحث استدلالهای منطقی و انواعی دیگر از

استدلالها متذکر شدیم و بعد دیگر شهود بطور مستقیم قابل تعلیم و تفهیم نیستند، بلکه دریافت کنندگان می توانند فقط مقدمات و طرق وصول به شهود را بیان نمایند و خود عمل کنندگان به آن مقدمات و سالکان آن طرق هستند که با عمل و سلوک مزبور به شهود توفیق خواهند یافت.

من تو را بردم فراز قله هان

بعد از این تو از درون خود بخوان این مطلب را هم در توضیح دو مثال از نهج البلاغه و قرآن در مبحث استدلالهای منطقی و انواعی دیگر از استدلالها بیان نمودیم.

در سخنان امیرالمومنین علیه السلام دریافتهای شهودی که با بعد قابل ابراز آنها طرح شده فراوان است. از آن جمله:

بصرنیکم صدق النیه

حقیقت شما را با صدق نیتی که دارم شهود می نمایم.

(خطبه ۴ ص ۵۱)

لم اعبد ربا لم اره

نپرستیده ام خدائی را که ندیده ام.

(خطبه ی ۱۷۹ ص ۲۵۸)

در همین سخنان طریق توفیق یافتن به چنین شهودی را بیان می فرماید:

لاتدرکه العیون بمشاهده العیان. ولکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان.

درک نمی کند خدا را چشمان ظاهری با مشاهده عینی، ولی دلها او را با حقائق ایمان درمی یابد.

و نومن به من عاین الغیوب.

و ایمان می آوریم به خدا، ایمان کسی که حقائق غیبی را می بیند.

(خطبه ۱۱۴ ص ۱۶۹)

و بدیهی است

که دیدن حقایق غیبی جز با شهود راه دیگری ندارد.

(صفحه ۴۷)

ارشاد

اگر چه سخنان امیرالمومنین علیه السلام همه و همه برای ارشاد مردم گفته شده است، با این حال کیفیت ارشادی آن سخنان با توجه به اختلاف ابعاد بایستگی ها و شایستگی های انسانی در مسیر رشد و سلوک به سوی خدا مختلف است. توضیح اینکه سه طریق گذشته (بیان واقعیات با اصول و قوانین بنیادین و استدلال یا روشن توصیفی و استدلال) در سخنان امیرالمومنین علیه السلام در حقیقت وسائلی برای ارشاد انسانها است که عبارت است از شناساندن و توجیه آنان به رشد حقیقی خود. آن انسان کامل با همه ی طرق و وسائل به طور جدی می خواهد مردم را از روی خاک (که سخت آنان را به خود جذب کرده است) بلند کرده و از جان پاک خودشان آگاه سازد و سپس آنان را در نتیجه ی آشنائی که با جان پاک پیدا کرده اند در جاذبه ی کمال قرار بدهد.

اگرچه همانطور که گفتیم همه ی سخنان امیرالمومنین علیه السلام شناساندن طرق رشد و کمال انسانی و توجیه همه ی مردم به سوی آن است، با این حال کیفیت طرق رشد همانگونه که در قرآن مجید آمده است:

وادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن(۱).

دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و موعظه ی نیکو و با آنان مجادله کن با روشهائی که بهتر است.

مختلف است که ناشی از اختلاف اشخاص و اقوام و ملل و عوامل محیطی و اجتماعی و زمانی است، در سخنان امیرالمومنین علیه السلام جز آنچه مربوط به احکام مولوی الهی است، همه اوامر و نواهی آن حضرت ارشاد به واقعیات و صلاح و فساد انسانها

است. حتی همان اوامر مولوی الهی مانند امر به اقامه ی نماز هم نوعی ارشاد به ضرورت برقرار کردن رابطه میان بنده و خدا است. بعضی از کلمات در سخنان آن حضرت وجود دارد که تقریبا مفهوم ارشاد را به طور مستقیم می رساند مانند توصیه امیرالمومنین علیه السلام در مواردی متعدد و با بیانات متنوع مردم را با توصیه به تقوی ارشاد فرموده است مانند:

اوصیکم بتقوی الله.

شما را به تقوی برای خدا توصیه می کنم.

این گونه ارشاد در خطبه ۸۳ ص ۱۰۷ و در خطبه ی ۹۹ ص ۱۴۴ با این جمله:

عبادالله، اوصیکم بالرفض هذه الدنیا التارکه لکم.

ای بندگان خدا، شما را توصیه می کنم که این دنیا (دنیاپرستی را) رها کنید دنیائی که شما را ترک خواهد کرد.

و خطبه ۱۱۴ ص ۱۶۹ و خطبه ی ۱۶۱ ص ۲۳۰ و خطبه ی ۱۷۳ ص ۲۴۸ و خطبه ی ۱۸۲ ص ۲۶۲ و خطبه ۱۸۸ ص ۲۷۸ و در همین خطبه:

اوصیکم بذکر الموت.

شما را به یاد آوردن مرگ توصیه می کنم.

و خطبه ی ۱۹۱ ص ۲۸۴ و خطبه ۱۹۴ ص ۳۰۷ و خطبه ی ۱۹۶ ص ۳۱۰ و خطبه ۱۹۸ ص ۳۱۲.در کلمات قصار شماره ۸۲ ص ۴۸۲ چنین توصیه فرموده است:

اوصیکم بخمس لو ضربتم الیها اباط الابل لکانت لذلک اهلا: لایرجون احد منکم الاربه و لا یخافن الا ذنبه و لا یستحیین احد منکم اذا سئل عما لایعلم، ان یقول لا اعلم و لا یستحیین احد اذا لم یعلم الشی ء ان یتعلمه و علیکم بالصبر، فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد و لا خیر فی جسد لا راس معه و لا فی ایمان لاصبر معه.

شما را به پنج چیز توصیه می کنم که اگر بار

سفر بستید و در راندن مرکب برای سفر شدت عمل به خرج دادید، شایسته است- هیچ کس از شما امیدوار نباشد مگر پروردگار خود را و هراسی نداشته باشد مگر از گناه خود و خجالت نکشد هیچ کس از شما موقعی که از او درباره ی چیزی که سوال شود و او آن را نداند، بگوید: من نمی دانم و خجالت نکشد کسی از یاد گرفتن چیزی که آن را نمی داند و بر شما باد صبر، زیرا نسبت صبر به ایمان، نسبت سر به بدن است و خیری نیست در جسدی که سر نداشته باشد و نه در ایمانی که صبری با آن نباشد.

صفحه ۴۸.

*****

(۱) النحل/ ۱۲۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

